سیاحت نامۂ روبنسن

بنام خداوند بخشنده رئوف

فصل اوّل

در تولّد روبنسون و ابتدای تحصیل علم او و مفارقت
کردنش از انگلستان و گرفتاری او بطوفان دریا و نوکری وی

من تولّد شده ام در شهر یورک در سال هزار و ششصد و سی و دو ۱۶۳۲ که پدرم بعد از
قطع و فصل شغل تجارت آنجا را مسکن و محل توقف خود کرده بود و مرا از
پدرم بطوری تربیت کرده بود که بغیر از نوکری و خدمتکاری لیاقت شغل
دیگر نداشتم پدرم مصمم شد که مرا بتحصیل قوانین و قواعد وا دارد که بلکه از این
علوم بهره یاب شوم ولی من باطناً خیالات دیگر و تفکرات خارجی داشتم

میل

قبل اینکه در دریاها سیر نموده و سفرهائی دور و دراز کرده و بعضی قضا و قدر
نایل باشم و چیزی هم پیدا نشد که مرا از خیالات واهی و تفکرات بی معنی
منصرف و پشیمان نماید حتی اشک چشم پدرم که شب و روز میریخت و نصایح
مشفقانهٔ او که ساعت بساعت میداد و مرا حصر بعض توجهی برتر میکرد و باجرای
ما فی الضمیر و پیروی از دانه جنون خود لابد اذیت و ایذای زیاد کردند و بعضی
بدبختیها و بدگذرانیها گرفتارم ساختند با وجود اینها من در خیال خود پایدار
و مستقل بودم و رفتار آنها را حقیر شمرده مترصد وقت و مجتبس فرصت
بودم

بالآخره چونکه یقینم شد که پدر را نتوانم رفیق راه نمایم یا اینکه راضی کنم که
مقصود مرا بعمل آورد چندین دفعه بفکر استخلاص خود در افتادم ممکن نشد
تا اینکه موقعی پیدا شد که نتیجه خیال مرا بخشیده و از مملکت خویش مفارقت
کردم

همینکه رسیدم بشهر هول (Hull) با یکی از رفقای خود ملاقات
نمودم که میخواست بطرف لندن حرکت کند از کثرت فرح و شادی پدر و مادر

خود را فراموش کرده بدون شنیدن و رضایتشان و ملاحظهٔ تفقدات
و عنایات ایشان روز اول ماه سپتامبر سال ۱۸۵۱ سوار کشتی شدیم که الی
بود بدترین روزی از روزها و نحس ترین ساعتی از ساعات عمر من
بمحض اینکه ما خارج گشتیم از رودخانهٔ هومبر Humber باد
مختصری وزیده و کشتی ما را احاطه کرده بواسطهٔ اینکه من تا بحال سوار کشتی نشده
و با انقلابات و طوفانهای سخت دچار نگشته بودم این باد مختصر و حرکت جزئی
کشتی چنان مرا پریشان حواس کرده و غم و اندوه بحدی و خیالات بعد غرق
دریای کدر گردند حتی اینکه مثل اطفال کوچک که از پدر و مادر خود دور و مایل
بطرف آنها می کنند من هم بخیال برگشتن و بخاطر پدر و مادر خود افتادم که هرگاه
از این خطر کشتی و موج بحری خلاص شوم رو به وطن مألوف و مسکن معروف کنم
اما فردا هوا صاف و دریا آرام شده حسیات و تماشای بحر عزم مرا منحرف و
خیالم را منصرف کرد و چند پیالهٔ شراب ناب که با رفقای کشتی صرف و نوش
شد مستی شرابم چنان جری کرده که از پشیمانی خود پشیمان گشته و بر خیالات
سابق خویش پایدار و برقرار شدم

من همینکه از این خیالات منصرف شده و کمی آسوده و فارغ البال از بعضی
تخیلات و تفکرات گشتم و از کثرت تردد خیال که مرا خفه و دلگیر میکرد
بواسطه مساعدت هوای بحر کمی تسکین قلب حاصل و عایدم شد قضا با تقدیر
الهی و از کونی بخت طرح دیگر ریخته مجدداً امواجات شانوی گرفتارم ساخت
که در نزدیکی غرقاب یارموت (   ) یک طوفانی شدید برخواست
که آرزوهای دور و دراز مرا در دل گذاشته و از وصول بمرام خود مانع آمد
چنانچه جمیع ناخدایان کشتی را نهایت قطع امید کرده و تن بقضا و قدر آسمانی
داده و دست از جان شسته مستعد مرگ و غرق شدند باوجودیکه [illegible]
پمپان دمبدم و ساعت بساعت آب کشتی را خالی میکردند کشتی و اثاثها و مسکونها
کشتی پر از آب میشدند دوباره دریای رحمت و لطف الهی بهیجان آمده راه نجاتی
پیدا شده کشتی دیگری که در همان دریا سیر میکرد بداد ما رسیده و ما را
بساحل نجات رسانده و شکر الهی را بجا آوردیم
حال من مترددم که آیا پیش پدر و مادر برگشته و در وطن مألوف خود
مشغول خوش گذرانی و شادی بشوم یا اینکه تن بقضا داده وجود [illegible]

متنفر شده و دست از زندگانی کشیده یا منزل و مسکن ابدی را پیدا کنیم یا
بمقصود و مرام خویش نایل باشم چون از مراجعت بوطن خود خجلت و
شرمساری داشتم بدین سبب سرگردانی در صحراهای لم یزرع و دریاهای بی
پایان را ترجیح بوطن خود دادم بعد از اینکه من از روی ناچاری و اجبار سفر را
بر وطن اختیار کردم سوار کشتی شده رو بشهر گینه نهادیم
و این سفر بر من توفیق جبری شد که در تجارت کشتی رانی مهارت تامی
تحصیل کردم اگرچه من رعایت حقوق پدر خود نکرده و بدلخواه ایشان رفتار ننموده
بودم با وجود این پدرم وقت آمدن مبلغی پول بمن رسانده بود و من او را
داده بعضی مال التجاره پر منفعت گرفته بکشتی نهادم
نتایج سفر اول مرا تحریص و ترغیب نموده که مجدداً مال التجاره خریده
و سفر کنم ولی بعکس خیالات من نتیجه بخشید که در این سفر بدبختیهای گونا
گون گرفتار شدم چنانچه در یکی از جزایر کناری که
در طرف آفریقا است دچار دزدان شدیم که همیشه کشتیها را مانع از آمد و شد
میشدند اهل کشتی و ما علیق بهار را لخت میکردند از بدی بخت و سستی طالع در جزیره

که مسکن او بود دچار شده با رئیس و خدمتکار خود نموده مدت دو سال در همان
جزیره موسوم بسالیل در کمال بدی روزگار گذرانیدم و همیشه از کثرت غم و غصه
پیچیده بخود بودم زیرا که راه نجاتی نداشتم و قطع امید کرده بودم که از دست
این ظالم خلاصی و آسودگی من محال بود از قضای روزگار و خوشی بخت روزی
صاحب من مرا مامور کرد که بروم در کنار دریا بجهة نهار او ماهی صید کنم
عوض صید ماهی تاره مختصری پیدا کردم بجهة خود و قایق محکمی درست نمودم
و قدری آذوقه بر داشته سوار قایق شدم چون هوا خوب و باد مساعد
میوزید در اندک زمانی از کنار جزیره دور شده و مسافت زیادی از ساحل
دریا پیدا کردم

در روی دریا در مهلکه و خطرهای عظیم بودم و نمیدانستم که بکجا میروم و بچه
سمت قایق خود را میرانم که ناگاه کشتی بزرگی از کشتیهای پورتغال مشاهده
کردم که بسمت من در حرکت بود بخیال اینکه کشتی ما در دریا غرق شده
و من نجات یافته ام مرا بکشتی خود برده به بهترین وجهی مرا پذیرائی کردند و
قایق مرا با اشیائیکه داشتم در کشتی گذاشتند قبطان کشتی که یکی از نجبای

دنیا و مرد با انصافی بود بدون اینکه از من کرایه و مخارج کشتی بگیرد همراه حمل کرد بشهر (بریزیل) در آنجا قایقرا از من خریده و قدری مال التجاره بمن داد که بواسطه خرید و فروش متاع انگلیس که در اینشهر خیلی مطبوع بود در عرض چند سال مبالغ کلی از طلا و نقره تحصیل کردم

در اینشهر من میتوانستم آنقدر دولت جمع کنم که باقی عمر خود را بخوشی گذرانیده و آسودگی برانم ولی شدت حرص و طمع مزید بر جنون من شده مرا مصمم کرد که تجارت سفر دیگری نمایم کشتی که بطرف آفریق بجهت تحصیل و خرید سیاهها سودان میرفت معین کرده و سوار شدم و صاحب کشتی با من قرار داد که هرچه در این سفر منفعت داشته باشد با من نصف کند و مخارج کشتی را هم از من نگیرد بشرط اینکه من نوکری او را کرده و از اسباب و آلات او متوجه باشم

فصل دویم در غرق شدن روبنسون

روز اول ماه سپتامبر سنه ۱۶۵۹ سال هشتم بود که در همان روز من از وطن خود مفارقت کرده و دست از پدر و مادر خویش کشیده و نصایح ایشانرا حقیر شمرده و بطرف شهر (هول) حرکت کرده بودم سوار کشتی شدیم بعد از

یازده روز کشتی ما را طوفان سختی برخواست نزدیک بود که کشتی ما را
واژگون نماید مدت ده روز ما در کشاکش موجها و گرفتار و منتظر بودیم که ساعت
دیگر در گردابهای دریا غوطه ور خواهیم شد خلاصه بعد از ده روز شدت باد و شورش
طوفان فرونشسته و چونکه کشتی ما معیوب و شکسته و ممکن نبود که بطرف افریقا حرکت
کند لابدّاً رو بسمت بربر گردیدیم همینکه کشتی حرکت بجانب بربر نمود طوفان
سخت تر از اول برخواست و کشتی ما را بطرف مغرب برده و ما را از ممالک مسکون
دور انداخته که اگر از طوفان و لطمه دریا خلاص میشدیم و بساحل پناه میبردیم هم از آسیب
طعمه وحشیان و درندگان صحرا و بیابان میگشتیم بالاخره ما بجلدی
و چالاکی تمام کشتی را بردیم نزدیکی ریگ زاری و آنجا طوفان برطرف و
داغون شد و مسکن ما جائی بود نا معلوم و نمیدانستیم که آنجا کجاست و متعلق
بکدام دولت دارد آیا مسکون و آباد است و یا غیر مسکون و لم یزرع و محل
و مسکن حیوانات وحشی و کشتی ما هم در حالت شکستن بود

ما بخیال استخلاص خود از این مهلکه پرخطر و از این غرقاب بلا
افتادیم با دل سرد و بدون هیچ امیدواری کشتی و زورق را بحرکت آوردیم

در حالتیکه خودرا برحمت الهی سپرده و چشم بلطف و عنایت او بستیم دریا
با موجهای شدید و خطرناک پست و بلند می شد و ما جد و جهد میکردیم
که خودرا بساحل رسانده و خلاص باشیم ناگاه موج مخوفی بزرگتر از کوه با قهر
و غضب حرکت بسمت کشتی ما کرد کشتی و سکنه اش کلیتاً سرنگون و ما را فرصت
نداد که اسم خدارا بر زبان رانده و استمداد جوییم که بلکه بمقدسات مستخلص شویم
تماماً سکنه غوطه ور در گردابهای عظیم و غرقابهای بی پایان شدیم
محال است کسی بتواند اختلال حواس و پریشانی خیالات مرا تقریر یا بسلک تحریر
بنان بر رشته بیان کشد در حالتیکه در تحت و فوق دریا مشغول دست
و پا زدن بودم اگرچه من در شناوری و غواصی مهارت تمام داشتم از
کثرت شدت انقلاب دریا مثل مرغ بسمل میطپیدم که قدرت نفس کشیدن
نداشتم ساعتی چند در این حالت بودم تا اینکه موج بزرگی مرا بحالت غلطیدن
حرکت بطرف ساحل داده و در آنجا دفعتاً مثل تن بی روح مرا بکنار
انداخت و من ترسیدم که موج دیگر رسیده و مرا همراه خود بدریا برد و قوت
حرکت هیچ نداشتم که خودم را به پناهگاهی بکشم از صدمات هجومهای دیگر امواج

برخواست و مرا بر پشت تخته شکسته بزرگی گذارند جهت من با نهایت قوت از تخته
سنگ گرفته و از هجوم امواج قدری امیدواری حاصل کردم و چندین
مرتبه امواج بطرف من هجوم آورده نتوانستند که مرا از جای بکنند تا اینکه
من آهسته آهسته قدری از دریا مسافت پیدا کردم و از حملات افواج امواج آسوده گشتم
در روی علفها نشسته کمی فارغ البال گردیدم ....

فصل سیوم سبب اول غرق شدن روبنسون
و خیالات او

کسی نمیتواند توصیف و تعریف نماید کثرت خیالات و شدت الم و کدر شخصی را
که وجود خود را در مقابل هلاکت و مرگ ببیند که خیلی نزدیکست و نمیتواند از آن
مرگ حذر کرده و خود را خلاص نماید من در کنار دریا گردش میکردم در
حالتیکه دستهای خود را باسمان بلند کرده هراسان عجز و انکسار و شکر گذاری
مینمودم که رحمت و عنایتش شامل حال من شده و از این ورطه عظیم تنها مرا خلاص
فرموده چنانچه از سایر رفقا و همراهان هیچ اثری معلوم نیست و تنها
معدوم و بحکم کان لم یکن بوده اند و نمیدانم که طعمه کدام حیوان بحری شده اند

و دریا متصل مواج و کف دار بود و بکمال حیرت و نهایت تعجب داشتم از قوت
و قدرت سیلاب و تندی که تخته ها مرا از دست این موجهای شدید و غضبناک خلاص
فرموده و بساحل نجات رسانید و از انبساط چنان مستغرق فرح و شادی
بودم که ما فوق آن متصور نمیشد و در نتیجه اینکه اندر پس هر گریه دو صد خنده
مهیا است خیالات شدید و تفکرات پر تهدید وجود مرا احاطه کردند
فرح و سرور من مبدل بغم و غصه لا تحصی شد زیرا که خیال مینمودم که این
خلاصی من گرفتاری بدی شد و آرزو مینمودم که کاش من مثل سایرین
غرق میشدم و چنان گرفتار هلاکت نمیگشتم زیرا که من کلیتاً خیس شده
بودم و منزلی نداشتم که بر آنجا پناه برده کمی آسوده باشم و گرسنه بودم
قوت لا یموتی نداشتم و تشنه بودم آب شیرینی نداشتم و ضعیف شده بودم
و کاری نبود که مرا قوت و قدرت بدهد جز مردن علاجی و غیر از جان دادن
چاره نداشتم اسلحه و آلتی نیافتم که اقلاً خود را از حیوانات وحشی حفظ کرده
و بعضی حیوانات را شکار نموده خوراک خود نمایم در دنیا بغیر از یک کارد
و یک چپوق کثیف و کمی توتون بدست تصرف چیز دیگری نبودم همینکه شب

شب بمیان آمد تعبّم و غصّهٔ من افزوده و خیالات من رو بتزاید گذاشته
باشد دیوانها و حیوانات گرسنه اینطرف و آنطرف دویده بی نصیب گشته
بجهت خود پناه میجستم و سعی میکردم که بلکه حیوان بیابانی پیدا کرده بجهت
خود شکار نموده خوراک نمایم اما افسوس که این سعی و تلاش من ثمری
نبخشید فرحی که بمن حاصل شد این بود که در نزدیکی ساحل
درخت بزرگی پیدا کردم که وقت شب مرا از شر حیوانات درنده حفظ کنند
یعنی تا آنکه شب باشد روی درخت رفته بخوابم و نیز بی فاصله قدری آب شیرین
گوارا پیدا کرده رفع عطش خود کردم که مرا هلاک میکرد و بعد از آنکه سیراب
شدم شدت جوع بمن غلبه کرد علاج دیگری نداشتم بغیر از آنکه کمی توتون
که با خود داشتم غذای خود نموده سیر گشته مراجعت کردم بدرختی که محل
خواب تعیین کرده بودم و وسط درخت را بهر حیله تکیه گاهی درست کردم
وقت خواب بنشستم چونکه خستگی و کوفتگی زیاد داشتم مشغول خواب شدم

فصل چهارم در سفر کردن روبنسون دفعهٔ اول بکشتی

روز خیلی بلند شده بود که من از خواب بیدار شده و از درخت پائین آمدم

اگرچه من بسی خوابیده بودم اما خالی از ضعف نشد زیرا که انجواب خیال رنج
کسالت و ملالت از من کرده بود که ما فوق آن متصور نشد ضعف و خستگی
مرا مبدل بقوت و قدرت زیاد و بیرون از اندازه کرده بود

من بسیار متحیر و متعجب شدم از دیدن اینکه کشتی با غرق شده بود و بواسطه جزر
دریا نزدیک شده بود و تخته سنگی که مرا از موج و طوفان نجات داده و باعث
خلاصی من شده بود و کشتی در روی دم خود ایستاده و بی حرکت بود دریا در کمال
آرامی و هوا در نهایت صاف بود هنگامیکه کشتی را ملاحظه کردم خیلی مایل و راغب
شدم که بهر طوری باشد بکشتی رفته و بعضی اشیا لازمی از کشتی در آورده رفع
احتیاج خود نمایم

در حالتیکه من باطراف و جوانب نگاه کرده متحیر و متفکر بودم که چه تدبیر بکنم
وضع خودم را بکشتی برسانم بنظرم یک قایقی که در چند قدمی ساحل و بفاصله
کمی از کشتی که باد او را غرق کرده بود افتاده از پیدا کردن قایق خیلی مشعوف و خوش
حال شدم که بواسطه و امداد او ذخیره کافی و شیئهای قطعه در کشتی فراهم خواهم آورد
بعد از ظهر که دریا در نهایت آرامی و جزر و مد در کمال [illegible] رفتم بجزیره

کشتی هست که نهلارم کشتی‌ها را از کثرت تبسم و غصه نزدیک بود که هلاک
شوم و اشکهای چشمم مانند سیلاب بروی‌ام روان شد زیرا که خیال کردم همه سرنشینان
را غرق کشیده‌ام حالا بمقصود رسیده و دور از شهرها مشغول عیش و کامرانی خواهم
چون هوا خیلی گرم بود لباسهای خود را کنده داخل آب شدم
همینکه بپای کشتی رسیدم اول گمان کردم که من نمیتوانم داخل کشتی شوم
در این خیال بودم طنابی را دیدم که از کشتی آویزان بود و او را گرفته بعرشه کشتی وارد شدم
انبار کشتی پر از آب بود اما وضع و توقف کشتی بنوعی بود که پل خشک بود و از
آب معاف بود اولاً من همه جای کشتی را گشته تفتیش و تفحص میکردم که در کشتی
چه چیز ضایع شده و چه شیئی سالم و بی‌عیب مانده چونکه خیلی گرسنه بودم
جیب خود را پر از نان سوخاری کرده میخوردم و گشتم را جستجو میکردم یک شیشه
شراب خوبی که مال کاپیتان بود پیدا کردم و پیاله چند صرف کردم که با
بکثرت جرأت و شهامت من شد
تا امیدی که از همه بهتر داشتم مرا مجبور و وادار کرد که هنر خود را آزموده و چرخ
در هم در کنار دریا چند تا (دیرک) و یکتا (تار کل) و دو یا سه تا (میله چوبی)

بود و من خواستم آنها را استعمال نمود و یک چیزی درست کنم با یک طناب
با یک طناب آنها را بهمدیگر محکم بستم بطوریکه از هم جدا نشوند انداختم یکبار دریا
بعد از آنکه از عرشه کشتی پایین آمدم آنها را که بپایین انداخته بودم کشیدم
بطرف خود و چهار تا از آنها را از دو طرف بیکدیگر بستم و بطرف پایین آن
دو یا سه تخته کوتاهی گذاشته قایق مانند چیزی درست کردم که میتوانستم
بواسطه آن بوسط دریا بروم و برگردم اما چونکه خیلی سبک بود بار زیادی
ممکن نبود که با و حمل نمایم خلاصه مشغول کار شدم با ارّه که خیلی خوشحالی داشتم از
از پیدا کردن او یکی از تیرکها را باکمال آسانی و بی زحمت سه قسمت کرده و
بقایق خود وصل نمودم امیدواری اینکه از کشتی باحتیاج خود را خواهم
آورد مرا در بعضی کارها هم مهارت و استادی بخشید
اول تخته ها را که پیدا کرده بودم با سه صندوقی که مال قبطان کشتی بود که قفل
آنها را شکسته بودم با مدد طناب گذاشتم توی قایق در یکی از آنها مقداری
خود قدری نان و برنج و سه تا پنیر هولاندی و پنج پارچه گوشت خشک بز و
بسته کوچکی از گندم اروپ و صندوقی چند که بطریهای شراب داشته با قطعه

تفنگ همه آنها را جدا جدا گذاشتم
هنگامیکه من مشغول بودم جزر و مد دریا کم کم شروع میکرد و من این جزر و مد را
اعتنا و ملاحظه نمینمودم و بخیال اینکه بروم لباسهای خود را که در ساحل دریا
گذاشته ام بردارم نمی افتادم و حال آنکه در بدن خود سوای یک پیراهن
یک شلوار ملبوس و پوشش دیگری نداشتم امّا از یاری بخت و میمنت طالع
یادم افتاد و که اگر مختصر اهمال کنم جزر و مد لباسهای مرا بدریا خواهد انداخت
من از کشتی برنداشتم مگر چیزهائی را که میتوانستم بساحل حمل و نقل کنم اگرچه خیلی چیزها
بود که مرا وادار میکردند با خود ببرم از قبیل بعضی اسباب که در وقت
عطالت و فرصت بکار خواهم برد خلاصه بعد از اینکه مدّت زیادی جستجو کردم
صندوق نجّاری را پیدا کردم و این صندوق پیش من خزینه بود که مادام العمر
تمام نمیشد هر گاه همه طلا و نقره روی زمین را پیدا میکردم باندازه مسرور و
خوشوقت نمیشدم که این صندوق نجّاری مرا باینقدر فرح و خورسندی بخشید
بعد از آن بخیال افتادم که تدارک اسلحه را نموده باشم دو قبضه تفنگ خوب
در اطاق کپیتان بودند با چند قوطی پر از باروت و یک خورجین کوچکی

و چخماق زنگدار بر داشتم بعد از آنکه کشتیرا گوشه بگوشه با جستجو کردم تجدیدا
چلیک باروت پیدا نموده با اسلحه های خود بقایق گذاشتم

فصل پنجم در مراجعت و عنوان بجوش کشتی و تلاو و تدارکات بساحل دریا

چونکه از طرف تدارکات ذخیره و خوراک خاطر جمعی کلی حاصل کردم خیال
پریشانی نداشتم بجز اینکه در ساحل دریا بسلامت رسیده باشم تجربه اینکه
نه بادبان داشتم نه پارو و نه عنان مختصری با دست توانستی قایق مرا واژگون
و غرق کند و کلیه تدارکات مرا سرنگون نماید ولی سه چیز باعث کثرت جرأت
و رشادت من شدند اولا اینکه دریا آرام و بی حرکت بود ثانیاً جزر و مد بعدی
بطرف ساحل حرکت میکرد ثالثاً باد کم و مساعد میوزید مجدداً یک پاره و یک
چکوچ و دو سه پارو ضایع شده پیدا کرده و بقایق خود گذاشته
قایق شروع نمودم تخمیناً یک کیلومتر مسافت کرده بودم که بنا کرد
شکافتن آب طرفیکه من سابقاً از آنجا بساحل نجات رسیده بودم چونکه
آب آنجا جریان و حرکت کلی داشت بدین واسطه خواستم بنا بهمان راه
مانند جائی پیدا کرده که متوقف آنجا کشتی خود را اجرا نموده و از آنجا

حمل و نقل کنم

خلاصه در روز سیزده خود یک اکتشاف رفتنی را ملاحظه کردم که جریان آب کشتی مرا بدانجا برده من جد و جهد زیاد کرده و در کشتی رانی اهتمام تمام و مبالغه بعمل آوردم که بلکه بدان اکتشاف داخل بشوم ولی بواسطه آنکه بدین مکان بلد نامی نداشتم غرق شدن خود را آماده و در گوشه قایق ایستاده با دستهای خود بخیه باطراف اکتشاف کردم گوشه دیگر قایق در حرکت و مستعد غرق شدن بود و خیلی ترسیدم تدارکاتی که با زحمت و مشقت زیاد جمع کرده بودم اگر تو قایق تغییر بده و بدر افتد پس با جدیت تمام و جهد با اهتمام اسبابها را بطرف خود کشیده و با آنها تکیه کردم تا نیم ساعت بهمین حالت بودم تا اینکه جزر و مد در تغییر شده و قایق بحالت اعتدال نگه داشت

فصل ششم در گردش و سیر کردن روبنسون و اولین تفنگ او

من خواستم اطراف و جوانب دریا سیر کرده بعضی جاها و نهرهای آنجا را بلکه رسانده بجهة خود منزل و پناهگاهی پیدا کنم که اشیا و آلات خود را در آنجا گذاشته محل استراحت خود قرار بدهم تفنگهای خود را با یک طپانچه برداشته

با قدری باروت مشغول انجام دادن خیالات خویش گردیدم
همینکه بر بلندی کوهی رسیدم تصور نمودم که با چنین کوه جزیره بزرگی میباشد
در یکطرف کوه بفاصله زیادی چند تخته سنگ بزرگی مشاهده کردم و از طرف
مشرق بمسافت دوازده کیلومتر دو تا جزیره کوچکی نمودار میشد من متحیر و
مردد ماندم که آیا بکدام سمت بروم و بچه جانب رو نمایم که مقصود و مطلوبم
بحصول پیوندد زیرا که جزیره چنان بنظر میآمد که خالی از مزرع و مرتع و عمارتی
از جانوران درنده و وحشی نباشد ولی بهیچیک اینها تشخیص نمیتوانستم بدهم مجبوراً
خیالم را وادار و توکل بخالق دادار کرده رو بسمت جزیره میرفتم تا اینکه
نزدیکی جزیره شدم و در شاخهای درخت کشیده دو سه تا مرغ مشاهده نمودم
که تاکنون ندیده و نشناخته بودم یکی از آنها که چاقتر و بزرگتر بود بفاصله کمی از آنها
در شاخه درخت نشسته بود نشانه کرده و تفنگ را خالی نمودم همینکه تفنگ خالی شد
صداهای مخوف و سهمناک از کوه و دره پیچید که زهره آدمی را آب میکرد
همچون تصور کردم که از بدو خلقت آدم علیه السلام الی یومنا هذا در آن مکان تفنگی
خالی نشده و این اولین مرتبه بود که از من صدور یافت خلاصه مرغی که کشتم

یک جوجه مرغ بود که گوشتش خیلی عاری از لذت بود

فصل پانزدهم در مراجعت کردن روبنسون مجدداً بکشتی و چیز کلی آوردن بمنزل از برای خود ساختنش

فردا این عزم را جزم کردم که مجدداً بکشتی رفته و اسباب و آلات و مایحتاج
لازمی خود را هم آورد و نخواستم وقت را فوت نمایم فرصت را غنیمت شمرده
زیرا که میترسیدم بواسطه بعضی حوادثات آسمانی و دریائی از قبیل باد و باران
و یا امواج دریا کشتی و ما یتعلق را ضایع کند خلاصه با کمال سعی و جلدی
و چابکی قایق مانندی از قایق اولین سبک تر بود درست کردم و رو
بطرف کشتی نهادم بعد از اینکه داخل شدم بقدر دو پاره خورجین میخ
آهنین و میخ چوبی بر داشتم با یک مثقب و دو و دو چین از انواع و اقسام
تبر و یک لنگ کار دو سه عدد اسباب که با مدد او بار ثقیل را از جا
بجا میتوان نمود هفت قبضه تفنگ فتیله و یک تفنگ شکاری
کمی باروط و چند گلوله و یکخورجین بزرگی چهار پاره و هر چه لباس پیدا
کردم با یک رختخواب و یک بستر و چند لحاف بعد از اینکه همه اینها را

حمل قایق کردم با سلامتی و دلخوشی قایق را بساحل رساندم

و هر چیزیکه در وقت رفتن در ساحل گذاشته بودم همانطور سالم مانده بودند ابداً انسان و علامت جنبنده ذی روحی خواه انسان باشد و خواه حیوان پیدا نشد مگر یک گربه بزرگی که خیلی فربه بود در بالای یکی از صندوقها نشسته من نشسته ابداً وحشی گری خود را بروز نداده مثل اینکه مدتی بود با من زیست کرده بود و بهمان جائیکه نشسته ابداً تغییر حالت نکرد و من هم قدری بسکویت پیشش انداختم با کمال میل و ممنونیت خورده و راه خود را پیش گرفت

از بادبان کشتی و میخهای چوبی که آورده بودم خیمه و سایبانی بجهة خود درست کردم اشیائیکه از تابش آفتاب یا باریدن باران ضایع میشدند بخیمه حمل نمودم و باطراف خیمه صندوقها خالی را چیده قلعه مانندی درست کردم که شبها مرا از هجوم جانوران درنده محفوظ دارد.

و در خیمه را هم با چند تا صندوق و تخته محکم کردم تفنگ خود را در پیش و طپانچه ها را زیر متکا گذاشته با کمال استراحت و فارغبالی همه شب را خوابیدم

منزل و مسکن من خیلی قشنگ و منقّح و کافی افتاده بود خیال میکردم که
هیچ چیز تنها بهتر از اینمحل آسایش و مکان استراحت که محفوظ و صحیح
باشد غیر ممکن است با وجود این زیاده سعی داشتم که بکشتی رفته هر چیزیکه
ممکن التحمل است بمنزل خود نقل کنم

خلاصه من همه روزه اقلاً یکدفعه بکشتی رفته اسباب کشتی را بمنزل حمل
مینمودم روزی رفتم چیزهائیکه ممکن الحمل باشد بساحل حمل کنم از قبیل طنابها
و دام صید ماهی و یکپارچه از کانواس (که نوعی کتانی است که بواسطه
آن بادبانهارا بهمدیگر وصل و ربط میدهند چیزیکه بیشتر از اینها مرا
خوشوقت و مسرور میکرد یکچلیک بزرگی از نان سخری و سه بطری رودم) با
آنچیات نیکو طی شکر بود بزودی چلیک آنهارا خالی کرده بچند قسمت
منقسم کرده بپارچهای بادبان کشتی پیچیده با سایر اسبابیکه جمع کرده بودم
بطریق گذشته بساحل حمل نمودم

بعد از اینکه کلیه اسباب سهل الحمل کشتی را برده و لوخت کردم بقوت و
زور بازوی خود طنابها و اسبابهارا که بواسطه او بارهای سنگین را بر زمین میکشند

از چند

از یکدیگر گسیخته و ربط آنها را از همدیگر گسستم و یکقایق بزرگتر درست کردم
با دو تا دکل که یکی را در مقدم و دویمی را در وسط نصب و بواسطه دو تا طناب بیکدیگر
مربوط و محکم نمودم و کشتی هر چه اسباب آهنی ممکن القلع داشت کنده
بقایق گذاشته براندن و حرکت دادن قایق شروع کردم چون بواسطه زیادی
اسباب و آلات قایق خیلی سنگین بود و مثل سایر دفعات نمیتوانستم
زورق را برانم بالاخره بواسطه کثرت اسباب قایق سرنگون و هر چه
اسباب داشت وارگون گردید هر چه سعی کردم بجائی نرسید مگر اینکه چند پارچه
کرباس و دو پارچه آهن چیز دیگری دستگیر نشد

سیزده روز بود که من یازده دفعه بکشتی رفته بودم و خیال داشتم که هر وقت
فرصت داشته باشم بروم و بتدریج کشتی را پارچه پارچه کرده یکجا
نقل نمایم امّا دریا حالت طوفان داشت قدری احتیاط نموده صبر کردم
همینکه هوا صاف و دریا آرام شد شروع بشانزدهم دفعه سفر کشتی نمودم
و در این دفعه شانزدهم دو حجره پیدا کردم که در یکی از آنها دو عدد جعبه کوچک
و ده و دوازده عدد چاقو و چنگال خیلی ظریف بود و در دیگری سی و شش

لیره انگلیس نصف نقره و نصف طلا و بعضی پارچه‌های فلزات دیگر بود و بجهت
قیمت یکی از اسباب مطلع پیش من از اینها زیاد و بود و بجهت اینکه کسی
شهری نبود که پول داده باحتیاج بخرم

خواستم مجدداً یک قایقی بجهت خود درست نمایم ولی شدت باد و کثرت حرکت
دریا مانع شده حتی اینکه نتوانستم شنا نمایم

خلاصه با کمال خوش‌بختی بمنزل خود رسیده و در خیمه و مرکز اول خود نشسته
بودم که سورت و شدت هوا کثرت بهم رسانده تا دمیدن صبح امتداد کشید
همینکه آفتاب از مطلع خود طلوع و ماه بمغرب غروب نمود از کشتی آثاری
نشانه ندیدم بجهته همه اسباب را آورده بودم بی محزون نشدم

فصل هشتم بنا کردن روشن منزل دیگر و نگرانی او
از باروطهای خود

من باحتیاط از شر و اذیت حیوانات وحشی و مردمان بیابانی و قطاع الطریق
خواستم منزل محفوظی بنا کنم لابد شدم از طلب کردن یک چشمه نزدیک و
کندن یک زمینی بنا بر این یک صحرای کوچک که در پای تپه‌ای واقع شده

بود پسند کردم که فراز و نشیب نبود و نوعی عسر العبور بود که یک نفر
تنها نمیتوانست از بالا بپایین بیاید و چند جا پرتگاه داشت که امکان
عبور را نداشت سنگها و گوهای چوبی را که از کشتی آورده بودم سنگهای خوبی که در سخت
تخته سنگ واقع شده بود کوبیدم یک نوع گرد کردم که تخته سنگ بمدخل و منفذ
شیب زمین افتاد و روبروی خیمه من صحرا مانند فرشی پر از نباتات و علفی
گلهای دشتی بود بطوریکه هرچه انتهای نظر بود بیابان با همان قرار
دیده میشد حظ خاصی از این منظره داشتم

قبل از اینکه خیمه خود را بزنم یک نصف دایره محدود کردم که محیط نصف قطر او
بیست متر از یک گوشه تا گوشه دیگر یعنی طول تمام قطر او چهل متر
بود و در این دایره دو مرتبه تله قرار دادم که قریب دو متر مجموع
دو تله بود روی تلهها از سنگ سطح و با قطعه گره پر کرده از تله از یکدیگر زیاده از
پانزده سانتیمتر فاصله نداشت

خلاصه با تیرهای ضخیم که از کشتی در آورده بودم تخته در اضلاع تلهها
قرار دادم که ربط و اتصال بیکدیگر بواسطه دو میخی بود که دو طرف تلهها کوبیده

بودم اگرچه در انجام تمام دادن این عمل زحمت و مرارت زیاد کشیده وقت
کلی صرف کردم اما امکان بسیار مشکل شد که ابدا حیوانات شرور و مردمان
شریر نتوانستند داخل بشوند

و در این محل خود دری نگذاشتم که از آن تردد نمایم همین آمد و رفت من از سطح
نردبانی بود که خودم ساخته بودم و از روی او جمیع اسباب و اشیاء خودم را
حمل و نقل آنجا نمودم بعد از اینکه کلیه اسباب و آلات خود را بتوی او جمع
کرده آسودگی و فراغت کاملی پیدا کردم

هنگامیکه تدارکات خود را در قلعه جای دادم خیمه درست کرده و مرتبه دو
سقف او را پوشیده بودم با کرباسهای ضخیم که از کشتی آورده بودم که اسباب
و اشیاء من از تابش آفتاب و بارش محروس باند و ضایع نشوند

بعد از اینکه انتظام خیمه را درست کردم خواستم شب نشینی بنا کنم تقریبا سطح
سیمای نقب مرا زمین حفر نمودم با سنگهای بزرگ که خارج میشد سنگفرش درست
میکردم و سنگهای کوچک را بقفای آنها میریختم بعد از تمام شدن زمین
در پهلوی او صندوقخانه مانند جایی درست کردم

در چنین کارها که من مشغول بودم روزی مگر از کلّی بمن عارض شد یعنی اتفاقاً
وقتیکه هوا بارشی گذشت که مخلوط بود با رعد و برقهای شدید بطوریکه هوا
آرام میگرفت ناگاه برق میزد خیالات کلّی بسرم پیچید که هرگاه باروطهای
من بواسطه برق آتش بگیرد چه خواهم کرد و در این خیال بودم که طوفان گذشت
دکارهای اوّل را همانطور ناتمام گذاشته خود چنین کیسه‌ها چرمی درست
کردم که باروطها را تقسیم نموده در آنها ریزم و در زیر تخته سنگها دور تر
از یکدیگر جدا جدا بگذارم که اگر یکی از آنها آتش بگیرد سایرین محفوظ باشند
مدت پانزده روز مشغول همین کار زحمت کشیدم زیرا که اقلاً صد خورچین
لازم داشتم که گنجایش و ظرفیت پنجاه کیلوگرم باروط داشته باشد
همه روزه در اطراف و جوانب گردش میکردم که محصولات جزیره اطلاع بهم رسانده
واز حیوانات صحرا و بیابان شکار نموده غذای خود سازم روزی در اثنای
گردش بیک گلّه بزرگی از بزهای کوهی دچار شدم امّا این بزهای کوهی بسیار وحشی
و عجیل بودند و چنان در دوندگی و چست و خیز چالاک بودند ابداً کسی نمیتوانست
که یکی از آنها را اینجا یکی شکار نماید من دیدم چاره ندارم جز بحیله تدبیری

درکمین

در گشتن آنها تا هم بعد از اینکه محل و مرتع آنها را تعیین نمودم ملاحظه کردم
که هرگاه من در ته دره باشم و آنها در فراز کوه شکار آنها غیر ممکن خواهد بود
اما بالعکس اگر من در فوق و آنها در تحت باشند و من هم در پشت تخته سنگهای
کوه خودم را پنهان سازم و مکان بیرون رفتن آنها را بگیرم بوجه اسهل عهده
زیادی شکار خواهم کرد بالاخره نوعی تدبیر نمودم که همه گلهها داخل دره شده
مشغول چرا گشتند تفنگ شکار را برداشته در عقب تخته سنگی جا گرفته
با نفس تمام آنها را میکشتم و ساعت بساعت تفنگ پر نموده خالی میکردم
در این بین که من بالکمال انبساط و نهایت سرور و نشاط مشغول شکار
و نفس بودم بعضی خیالات لاطائل بمن عارض شدند که دلم را شکسته و رشته
کار را از دستم گسسته داشتند زیرا که خودم را تنها و بی مونس و بی انیس میدیدم
و دست خود را از دنیا و مافیهاش خالی ملاحظه میکردم رشته رشته از کثرت
خیالات و تفکرات بنای ناسپاسی و ناشکری را میگذاشتم که خود بخود خیال
مینمودم که ای دل غافل چه جای ناشکری است که خداوند عالم چه قدر از نظر رحمت
با من داشت که تنها مرا از همه جمعیت کشتی خلاص فرموده و از مشقت

بعد کشتی را بکنار دریا آورده بواسطه تخته پاره هفتاد رواده که بکشتی شده
و هر چه لازم داشتم آوردم و این خیالات مرا قدری تسلی میدادند

فصل نهم اندر تقویم نوشتن روبنسون و آمدن سگی به پیش او که از دریا خلاص شده بود

باید من بیان نمایم ایامی را که با خوشی و استراحت گذرانیده و روز بر اکثر با زحمت و مرارت شب کرده ام و بعضی قصه ها و سرگذشت ها را ثبت و ضبط نمایم

در سی ام ماه سپتامبر که پا را بدین زمین شوم و ظلم پرزع و بدین خاک درد آمیز گذاشتم اعتدال لیل و نهار بهاری بود و آفتاب بخط عمودی بنوع مستقیم شعاعهای خود را بفرق من میانداخت زیرا که در شش درجه و بیست و چند دقیقگی از خط استوا بودم

من ملاحظه کردم بعد از آنکه کاغذ و مرکب من تمام شود در مدت ده و یا دوازده روز حساب ایام از دست من بیرون خواهد شد و من روز دوشنبه را از سایر ایام تشخیص نخواهم داد محض تجربه این اشتباه و رفع این اختلال حساب در نزدیکی ساحل از مکانیکه پا بساحل نجات گذاشته بودم دو چوب صلیبی الشکل نصب کردم

و در روی

و در روی او با خط جلی نوشتم «در که من رسیده ام بدین جزیره در سی ام ماه ستمبر
در سنه ۱۶۵۹» و در طرف دیگر چوب بخط کشیدم که در هفت روز آن خط را دو چند
بزرگ میکردم و در غره هر ماه همان خط را بزرگتر از اولی و دومی مینمودم بهمین
طریق توجه صحیح تقویم کشیدم

من فراموش نمودم همه آن چیزی را که از کشتی پیدا کرده بودم بیان نمایم از قبیل بعضی
پرکارها و بعضی اسباب و آلاتی که در علم ریاضی بکار میآید و یکجلد کتاب
که در علم کشتی رانی بود و سه جلد توریه شریف و همچنین فراموش کرده بودم
که ذکر کنم دو تا گربه و یک سگ که با من بساحل آمده بودند این سگ سالهای
سالها بمن زیست نمود و در پیش من مانند خدمتکار و نوکر مهربان خدمت مرا مجری
میداشت و هر آنچیزی که از قوه او بفعل میآمد مضایقه نمیکرد و با من بسیار
ملایمت و مهربانی مینمود و درجه وفاداری خود را همه اوقات میخواست بهمین
نشان بدهد و چیزیکه در حقیقت ناقص مرا مایه تحسر و تاسف بود صمت و سکوت
وی بود که از این فقره من نهایت دلسوختگی را داشتم

فصل دهم در اصلاح کردن روبنسون نواقص امورات خود را و توسیع

لوازمات و ترتیبات منزل خویش

با وجود بزرگی و قشنگی حجره من بعضی اسباب و آلات لازم و معتبری نداشتم
از قبیل پارو و کلنگ و بیل که زمین را بطور دلخواه بکند و خاک او را
بردارم و همچنین نه تیغ داشتم و نه سوزن و نه جوالدوز و کرباس لازم
داشتم ولی وسعت نمیداد که تحصیل نمایم اما بزودترین وجهی خواستم جابجا
نمایم عیب و نقص اسباب و آلات و کارهای عمده مرا همچنان
سست و کند نمودند که با فوق العاده زحمت نمیشد بایست یکسال
زحمت کشیدم تا اینکه انبار را تمام نمایم تجارتی و جستجو کردن تنها در روز
یک میخ که چقدر طول لازم بود و چقدر حمل و نقل کردن آنها اقلا دو روز وقت کار
داشت اول دو قطعه اسباب درست کردم که یکی چوبی بود و با او زمین را شخم
میکردم و دیگری از آهن که با او هم بارهای سنگین را بسهولت از زمین حرکت
داده برمیداشتم اگرچه وقت زیادی صرف شد و با اینها آلت کردم اما قدری
زحمات آینده مرا تخفیف دادند
اگرچه وقت و زحمت زیادی صرف کرده و جانم بلب رسید اما پشیمان نبودم

ولی

ولی مختصر دلتنگی داشتم که چرا باید بقدر وقت خودم را صرف نموده باسم
طبیعی و مقدّر بود که من همیشه در وضع و ترکیب محلّ و مسکن خود در خیالات
غمناک و تفکّرات غصّه آمیز پیچیده باشم امّا بعد از اینکه قدری گرم و سرد
چشیده و نیک و بد را تمیز و تشخیص داده پیش خود اندیشه و خیال نمودم که
نباید بجهة پنج روزهٔ دنیای فانی وقت خود را بحقارت و رذالت بگذرانید
گوشه‌نشینی و بی‌قیدی را خواستم شعار خود سازم و اسباب تسلّی خاطر را فراهم
آورم — جمیع اسباب و آلات خود را مخلوط بهم و خارج از
نظم و نسق در خیمهٔ خود گذاشته بودم و همچنین غنایمی که از کشتی فراهم و جمع
آورده بودم از قبیل اثاث البیت و اسباب مطبخ و آلات عمل و غیر آن
اسبابها بطوری جای مرا تنگ کرده بودند که محلّ خواب و مکان استراحت
و آسودگی برای من نمانده و وقت خواب در روی همان اشیا و اسباب استراحت
میکردم لابدّا احواس بیحکانهٔ خود را منحصر بوسعت دادن خیمهٔ خود کردم
اگرچه تخته سنگها کار مرا قدری بتعویق میانداختند امّا بقوّت بازو
و اهتمام در کار عمل خود را از پیش برده و دری محکم تر هم درست کرده و

دیوارهای او از تخته و چوب مرتبه و در آنها قطار داده اسباب و اشیا خود را
در روی آنها بطور قشنگ چیدم اسلحه و بعضی اسباب جنگ و دفاع را آویزان
کردم از میخهائیکه در سقف شیب زمین کوبیده بودم بسبب در انتظام و وضع اسباب
اهتمام تمام بکار برده بودم که زیر زمین مثل حجره خوب و اطاق قشنگی بود
که سالهای سال در آنجا سلطنت و حکمرانی کرده است اگرچه تاکنون اسباب
و آلات را امتحان نکرده و کار عمده ننموده و چیز معتبری نساخته بودم بنا بر
نمودن ترجیح اسباب آماده و مصمم شدم ولی چه فایده که از اسباب نجاری بغیر
از یک تیشه و یک رنده چیز دیگری نداشتم بجهة نقصان اسباب کاری
از پیش نبرده و اسبابهای نو نتوانستم بسازم مثلا من هرگاه میخواستم یک تخته
درست کنم میبایست یک درخت را ببرم و طرفین او را آنقدر بتراشم تا تخته
مسطح شود و بعد از آن هم باید با رنده ببرم که سطحین او صاف باشد و
از هر درخت بجز یک تخته دستگیرم نمیشد آنهم بزحمت و مرارت زیاد و
درختان کفایت نمیکرد و وقت هم وفا نمینمود بعضی تختههائیکه از کشتی آورده
بودم حاضر و احتیاج بر رنده زدن و مسطح نمودن نداشتند بجهة کمربط و وصل

داده یک میز و یک صندلی بجهة خود ساختم

فصل یازدهم روزنامه نمودن و نوشتن قضایای خود را

وقتیکه من قدری آسوده و فارغ البال گشتم و بعضی اسباب تدارک نموده ترتیب
ساختم شروع نمودم بنوشتن روزنامه

روزنامه من مطابق بود با سی ام ماه سپتامبر سنه ۱۶۵۹ که از کشتی در دریا
غرق شده و گرفتار اینهمه بلیه و بدبختیها گشته بودم تا امروز ذکر کرده ام
هر چیزی را که بمن رو داده بود و من بعد روز بروز ذکر خواهد گشت

از هفدهم ماه نوامبر که شروع بکندن زیر زمین نمودم بیان میشود در اینحالت
سه چیز معتبر و لازمی نداشتم یک پارو و یک قازمه و یک سبد عوض قائمه
اسباب دیگری داشتم که بجای آنها میتوانستم استعمال نمایم ولی خیلی سنگین و ثقیل بود
که او خاک زیر زمین را خارج نموده و دور میکردم اما بسبب نبودن پروا
کار من ناقص و معیوب میشد

سیجدهم ماه نوامبر در حالتیکه در جزیره گردش میکردم و چوب جستجو مینمودم
یک رشته درخت سختی پیدا کردم که اهل برزیل او را درخت آهن مینامند

زیاد بُریدم و وقت بسیاری صرف کرده از او پاره‌ای رو ساختم
۲۳ ماه نوامبر مدت هیجده روز طول کشید وسعت دادن و بزرگ کردن
زیر زمین که در نهایت یک آشپزخانه و یک اطاق بجهت غذا خوردن و یک اطاق
بجهت خوابیدن و استراحت کردن درست نمودم
دهم ماه دسامبر که قبه و گنبد زیر زمین نزدیک باتمام بود از بدبختی
بُستی طالع بکیمت او بالکلیه منهدم و خراب گشت بی نهایت خوف و دهشت
بمن عارض شده تمام اعضای بدنم لرزیدن گرفت و این همه ترس و هراس
خیلی بجا بود زیرا که ملاحظه میکردم اگر من در زیر اطاق میبودم از این منهدم
خاک بسر میریخت احتیاج بکفن و دفن نداشته و مرهون منت نباشم و
زحمت گورکن نکشیم خلاصه زحمت و مشقت من زیاد شده سعی و کوشش من
بیجا و لغو گشته کار و زحمت بزرگی بجهت من پیدا شد زیرا که میبایست اول همه
آن خاکها را برداشته بخارج حمل نمایم بعد از آن بتعمیر و مرمت آن مشغول
شوم ۱۱ ماه دسامبر بزودی دو تا تیر بزرگ که طول
تا سقف گنبد می‌شد بشکل صلیبی بسطح سقفی که سالم مانده بود بکشیده و پایه

آنها را در زمین محکم نمودم که از خزانی محفوظ باشند باقی هفته را مشغول بازو
تیرها شدم که محکمتر باشند بالاخره تیرکهای متعدد مرتبه بمرتبه نصب نمودم
تا اینکه خاطر جمعی تام از خرابی تا اندازه پیدا کردم و این تیرها طاق مرا دو قسمت کردند
با این بدی حالت چند روز وقت را ضایع و صرف کردم تا اینکه در نظام هم خارج
و داخل آسوده شدم و در این مدت از غفلت نموده مستقلاً بطور استمرار مشغول

کار بودم

۲۹ دسامبر یک بزغاله کشته و دیگرا هم سقط کرده و با ریسمان بسته منزل
خود برده از ساق و پیچی بند نموده و آنقدر سعی و تلاش در نگاهداری او
بکار بردم که در عرض چند روز زخم او چاق شده و از هلاکت خلاص شد
بواسطهٔ مهربانی و توجه من ترک وحشیگری خود را کرده ملبس بلباس انس و الفت
شد بطوریکه هرگاه کمی آذوقه و اطعام خوراک که در عرض پنج و شش روز
خواهد داد مانع نمیشد او را ول نموده از خیال کشتن او صرف نظر میکردم

فصل دوازدهم در اختراعات با مصر و فنون پیدا نمودن
گندم

از ماه ژانویه تا چهاردهم ماه آوریل مشغول استحکام منزل و مسکن خود بودم
اما اکثر اوقات بعلت انقلاب و بارش هوا مانع شده و کار مرا بتعویق میانداختند
ولی از کثرت سعی و مداومت کار را تمام نمودم و مسکن من بکلی محفوظ و مصون
شده خاطر جمعی تمام پیدا کردم و در آن ایام همه وقت در جنگل گردش مینمودم
که بلکه بعضی چیزهای با مصرف کار آمد پیدا کرده باشم از آنجمله روزی در اثنای
گردش یکقسم کبوتری پیدا نمودم که خیلی وحشی و در پریدن کمال سرعت را
داشتند و با سهولت شکار نمیشدند زیرا بمحض اینکه مرا میدیدند خودشان را در زیر
تخته سنگها قایم و مخفی مینمودند و من هم بدون زحمت گرفته و از گوشتهای آنها
که بسیار نازک و لطیف بود متلذذ میگردیدم

چونکه بعضی اسباب و اشیاء عمده نداشتم از آنجهته بغایت دلتنگ بودم و همچنین
میخواستم یک چلیکی درست نمایم و سطحی و دایره از برای وی بسازم چندین
هفته زحمت و مرارت بیفایده کشیدم از آنجمله چراغ نداشتم در این صورت ناچار وقت
سر شب یعنی در ساعت هفت میخوابیدم بجهة رفع و علاج مخصوص که خود مرا
صدمه میزد چند بز و بزهای وحشی را که کشته بودم پیه و روغن آنها را جمع کرده

بجای نفت پیه ریختم در ظرف کوچکی که از گل درست ساخته و در آفتاب خشکانیده بودم
و از نخ جوالدوزی فتیله مانند شمع درست کرده چراغی تهیه من بدست آمد گرچه
روشنائی چراغ من کم و بسیار ضعیف بود ولیکن براستی و حقیقت در پیش من
عزت زیادی داشت و لذتی که از چراغ من بردم بیش از لذت بسیار ایام
بود روزی مشغول خانه داری و ترتیب و نظم اسباب خانه بودم
باقی مانده کیسه را که از کشتی آورده بودم پیدا کردم چونکه موشها آنرا
خورده بود و غیر از پوست چیزی در آن نبود خود کیسه را هم لازم داشتم هرچه بود
بزمین خالی کردم چونکه روز گذشته بارش زیادی آمده و زمین تر و نم
بود بعد از چندگاه که عبورم بآنجا افتاد چند شاخه گندم دیدم اول گمان
کردم که این هیچ علفی است شبیه بگندم که من او را نمیشناسم ولی بعد از چند
روزی بقدر بیست سنبل قشنگ پربار گندم دیدم که گمان ندارم در اروپا
بدین خوبی و قشنگی گندم باشد
من نمیتوانم بیان نمایم که چه قدر اختلال و اختلاف خیال از دیدن این سنبلهای
گندم رو داد اگرچه تا بحال هرچه پیدا کرده و بمن رسیده بود منظور نظرم بود

ولی ملاحظه دو دیدن اینکه مقیم گشته‌ام در چنین مملکتی و زمینی که هرگز گمان نداشتم و نمیتوانستم دارا
شوم و بدون اینکه زحمتی بکشم و وقت صرف نمایم کلیه خواهش ظاهری و باطنی بخشش کرده
مرا متوجه به شکرگذاری و سپاس‌گذاری خداوندی کرد که مرا در این گوشه بیابان فراهم و
جمیع احتیاج و مایلزم مرا پیش دو دستم انداخته که از آنجمله یکی همین گندم است
که در زیر خاره سنگها حفظ و وقایه فرموده و آفتاب را امر نموده که آنها را تربیت وافی
که قسمت من بی دست و پا نماید

در اوقات مخصوصه من در کار کردن اهمالی و تنبلی نمیکردم و همیشه منتظر درو مزرعه
کوچک خودم بودم در اواخر ماه (ژوئن) مزرعه را درو نموده و دانه‌ها را
از کاه جدا کرده بخیال اینکه وقتی بجهت خودمان درست خواهم کرد در جای محفوظی
که از ضرر موش و سبز شدن مصون و محروس بماند ذخیره کردم یک سالی
گندمها برنج قاطع شده بود محظوظیت و خوشحالی من از دیدن آنها بیشتر از
میشد زیرا که خداوند عالم نخواست من نان خشک و بی خورش خورم برنج داد
تا آش یا طبخ دیگر هم بخورم

مراجعت میکنیم بروزنامه خودم

فصل

فصل سیزدهم در حرکت و تزلزل زمین

۱۸ ماه آوریل صبح فردای همان روز که من جمیع کارها را از خانه و اطاق و اثاث البیت
و آلات نجاری و سایر اسباب تمام کرده بودم گویا چنین مقدر و قسمت شده
بود که کلیتاً اوضاع و ما یملک خود را ضایع و پناهگاهی که به مرور دهور به زحمات
و صدمات زیاد جمع و بنا کرده بودم سرنگون دیده و خود را نیز در معرض تلف
و هلاکت ببینم در پشت خیمه مشغول بودم ناگاه دیدم که طاق و زمین بطور قبض
و بسط حرکت و تیرکها با اوضاع و اطوار مختلفه صدا مینمودند چون این حالت را مشاهده
کردم خوف و دهشت کلی مرا راه یافت و از طرف خانه رفتم که مانند دیوار پیش
یکدیگر چسبیده بودم رو بگریز نهاده و چشم از اسباب خود پوشیده و لیکن دلم
از غصه نزدیک بود که بترکد احتمالاً هیچ کس خود را بیرون انداختم گویا همه روی زمین
و نشسته کشتی باشدم
مانند کسی که در حرکت میکرد و صداهای مختلف از کوه و بیابان میآمد که
زهره آدمی را آب مینمود زمین به کثرت حرکت چنان سخت کرد که ستونهای
بزرگ را که تقریباً هزار کیلومتر از من فاصله داشت نزدیک من حوالت
نمود و همچنین دریا مثل زمین تا آسمانی به صعود آمده و موجها چون کوه از وی

پر هیچ و پوچ است اکنون من بیچاره نه دانم که غصه تلف شدن اموالم بخورم یا غم
مرگ و تنهائی خودم را
آناً فآناً وحشت و دهشتم مضاعف شد وقتیکه جمیع اشیاء و اسباب و کلیه
ثروت و مکنت خود را که بزحمت و مرارت بسیار فراهم آورده بودم در زیر خاک
و سنگهای کوه مدفون و ناپدید در نظر دیدم خلاصه در حرکت تسلیم مدتی بیحس و گیج
و زمانی متحیر و مات ماندم نه جرأت نشستن داشتم و نه قدرت توقف و نگریستن
و همچنان تصور میکردم که الآن خودم نیز مثل مال و دولت خود مدفون خاک
و زیر دست و مغلوب سنگ و ریگ خواهم شد بعد از آنکه زمین از حرکت و کوه
و دریا از صدا افتاد بدون فاصله طوفان شدیدی برخواسته و دریا متلاطم و تموج
شروع کرد و روی دریا پوشیده و ناپدید گردید و درختهای از ریشه برآمده را [illegible]
موج بساحل میانداخت این شدت طوفان و بلای ناگهان مدت یک ساعت امتداد
امتداد پیدا نموده منتهی شد بیارش سخت و شدیدی که از شدت بارش لابد شده
پناه بخیمه خود بردم آنجا هم باران نفوذ کرده ناچار و ناگزیر گریز و مراجعت بمغاره
نمودم ولی دقیقه از خیال و فکر فارغ نشودم و معاینه میدیدم که مغاره الآن

سرنگون گشته مرا زیر خاک زنده خواهد برد چون وحشت و ترس من شدت یافت
کرد شیشهٔ کوچک بزرگی که داشتم بجهة دفع هول و استرداد جرأت چند پیاله
نمودم حقیقتاً مثمر ثمر کلی شده و چه پایه بر جرأت و تابم افزود

باران همان شب علی التوالی تا فردای شب طول کشید و من در مغاره نشسته از
شدت بارش جرأت بیرون آمدن نداشتم و در نزد خود خیال میکردم که اگر نیز
ازینگونه آفات ناگاه ظهور رسانم میشد درینجا یک صومعهٔ محکم و مقامی قشنگ بنا نموده
و آسوده میگردیدم

۲۲ ماه اوریل صبح زود خواستم مقصود و نیت خود را مجری دارم اما آلات
و اسباب نجاری های من خیال مرا معوق میانداختند زیرا که تبر و تیشهٔ ور دندانه
من کند و از کار افتاده بودند از بسکه چوب ها و درختهای بزرگ و تیز را بریده
بودم یک سنگ سائیدنی داشتم که این آلات را تیز میکردم اما چرخ نبود که آنها را
پیچ داده و اصلاح کنم چند روز فکر کرده و زحمت برده چرخی اختراع کردم که با پا
حرکت داده و با دست دم آن تیغها را بدم چرخ داده کم و زیاد شان را درست
و اصلاح میکردم اگرچه زحمت زیاد در اختراع این ماشین کشیدم ولیکن بی ثمر نشد

آلات را بطور دلخواه درست و تیز کردم

۳۰ ماه آوریل — وقتی خبردار شدم نان سوخاری که از کشتی در آورده بودم رو بتقلیل و نزول گذاشته است بعد از آنکه نهایت تحسر و تاسف خوردم با خود قرار دادم که در شب و روز زیاده از یک سوخاری صرف نکنم

غرهٔ ماه مه — در ساحل دریا چند پارچه شکسته کشتی دیدم که بسبب حرکت زمین و تموج دریا نزدیکی ساحل آمده بودند از خیال تعمیر مکان افتاده و رفتن کشتی جزیره را موقوف کرده از سیم ماه (مه) الی پانزدهم ماه (ژون) هر روز بسر کشتی رفته هر چه تخته و آهن و میخهای بزرگ و کوچک داشت با زحمت زیاد و کلفت بسیار در میاوردم که بجهة خود قصر خوبی بنا کنم تقریباً پنجاه کیلوگرم سرب و آهن از کشتی آورده بودم.

پانزدهم ژون — در حالتیکه بجانب کشتی و دریا میرفتم یک سنگ پشتی از آن سنگ پشتهائیکه اول در جزیره دیده بودم پیدا کردم که نزدیک بشصت عدد تخم داشت چون مدتی بود که خوراک من منحصر بمرغها و خروسهای وحشی بود از دیدن این سنگ پشت و تخمهایش بسی خوشوقت شدم که تغییر غذا و طبخ خواهم نمود

نصف

فصل چهاردهم از ناخوشی و یأس و التجا کردن بخداوند

(۱۵) و (۱۶) ماه ژوئن بسبب ... تب شدیدی که دفعتاً مرا عارض گشت
در منزل ماندم و بجائی نرفتم (۲۰) ماه شب را هرگز تا دمیدن صبح استراحت نکرده و دائم
در نهایت قلق و اضطراب بسیار داشتم تب با صداع شدیدی عیادم کرد

(۲۱) ماه از شدت ناخوشی و کثرت غصهٔ تنهائی که مرا احاطه کرده یار و یاور
و انیس و مونسی برای خود ندیده بنا کردم بگریستن و نالیدن و نیز در آن حین بحضرت
خالق بعجز و الحاح ولابه و انابه میکردم اگر چه از شدت مرض و کثرت ابتلا
حالت نمیدانستم که چه میگویم و در این ضمن گویا سرسام نموده هذیان میگفتم
سه یا چهار روز خسته و بیحالت ماندم

۲۵ ماه درد سر سختی با نوبت تب خیلی قوی عارض بعد از هفت ساعت
منتهی بعرق شده ضعف کلّی حاصل شد

۲۶ ماه احوالم قدری بهتر بود تفنگ را برداشته با کمال ضعف و نهایت
سستی خود در جزیره انداختم که شاید شکاری بدست آورده غذای خوش بکنم
یک بز ماده را کشته و قدری از گوشتش روی آتش سرخ کرده و صرف

منودم ومیلی زیادی داشتم که از گوشت او و آب جوشانده شوربای طبخ
کنم چونکه نه دیگ داشتم و نه ظرف دیگری

۲۱ چنانم تب شدیدی عارض شد که از طلوع صبح تا وقت شام
توی رختخواب با هزاران انقلاب و اضطراب مانده قوه و قدرت نوشیدن
نداشتم و چنان گرفتار بودم که نمیتوانستم قدم از قدم برداشته بیرون
روم و ساعت بساعت فریاد میکشیدم که (خدایا بر من رحم کن کسی ندارم
و مرا ترک مفرما که جز حضرت تو مونسی و فریادرسی ندارم) وقتیکه نوبت تب رفع
شد منحصری بخواب شدم و در اثنای خواب و هشیاری خیال و مرض که کابوس
عارضم گشت بنظرم مصوّر شد که شخص عجیب الخلقه و غریب الهیئه از میان
گردبادی که شعلهٔ آتش و دود از او متصاعد میشد بیرون آمد وقتیکه پا بر زمین
گذاشت من گمان کردم که زمین بحرکت آمد بعض اینکه از گردباد پایین آمد
رو بطرف من نهاده و یک مزراق بزرگی در دست داشته بمن خطاب
کرد که (چونکه تو تغییر مذهب و تبدیل دین خود نمودی باید سر ترا با این
مزراق خورد کرده و ترا بکشم) نیزهٔ خود را بلند نموده که مرا بزند

در روز روشن این و اینهمه خیال باطل یک نوع خوف و وحشتی بوده و هم اندیشه که
گمان میکردم تمام وحشیهای روی زمین و درندگان صحرا قصد هلاکت
و کشتن من کردند افسوس تربیت و تعلیم هایی را که در ایام طفولیت پدر و
مادرم یاد میدادند اهمال نموده فراموش کرده تفتیش و رسیدگی ننموده بودم در
کمال بی قیدی و نهایت بی مبالاتی و لجوجی از پند و نصیحت پدر باغی و سرکشی نموده
از رنج و تعب روزگار بهره نبرده اول مرحله که از بی تربیتی نموده و نخست
منزلی که از حمق طی کرده بودم این بود که از امر پدر و مادر تخلف نموده و بر خلاف
ایشان که در حقیقت رضای خداوند است رفتار نکرده بخلاف رأی ایشان رفته
بودم و اینهمه رنجها و سختیها که بردم و بدبختیها که میدیدم همه از آنکه
معصوم خدا از بیست سال نمودم بدینگونه بلاها تنبیه و تأدیب من است که من بتقصیر
خود معترف بوده و اظهار پشیمانی نموده باشم زیرا که عدم رضایت پدر و مادر و حقوق
ایشان را نداشتن بنا بر دینی و عقلی موجب حرمان و خذلان ابدیست و هم این
بود که از این سعید خدا را شکرگذاری کرده و تن بقضا داده و بر مصائب صبر کنم
بدتر از این بدبختی گرفتار نشده ام و سخت تر از این محن آنجا نمی آید حالا

در کمال خجالت از کردهای بد و کردار و رفتار ناپسند خویش پشیمان شده‌ام و با هزاران عجز و انکسار خداوند را بمعاونت و استمداد خود میخواستم که مرا تفضلا از این مرض شفا بخشد

۲۸ ماه قوت برپا خواستن را داشتم خواستم خبر مسرّتی بنجه خود آماده زیرا که نوبه من بقاعده افتاده دو روز در میان شب نوبه عارض من میشد شیشه را یک نیمه از آب و یک نیمه از رُم پر کرده و پیش رختخواب گذاشتم خلاصه بسه عدد از تخمهای سنگ پشت خورده بعد قدری گردش و حرکت کردم و بواسطه ضعف نمیتوانستم مسافت دوری طی نموده و سیاحت زیاد بکنم قدری در زیر درختان کنار دریا نشسته و ملاحظه میکردم که دریا بسیار آرام و پر پاکت و خالی از ضعف بود بعد از اندک تأملی بخیال اینکه صبا دانوبه نیایم مراجعت بمنزل خود کردم و در خاطرم رسید که اهل برزیل ناخوشیهای نوبه و بعضی امراض با توتون معالجه و مداوا مینمایند و نیز میدانستم که در یکی از صندوقها توتون دارم فوراً سر صندوق را گشاده و از دیدن توتون حظ فوق العاده و اطمینان کلی حاصل کردم

توتون را بسه قسم استعمال کردم اول از برگهای وسطها چهار عدد خوردم دویم قدری روی آتش گذاشته و دماغم را نزدیک او داشتم که بخار دود برسد
بمغز سرم مساعده کرد و سیم چند برگ او را در روغن خیسانده و آب او را
نوشیدم بالاخره همینها بجمله موثر شده مرا خواب بگرفت سه ساعت بعد از
ظهر فردا بیدار شدم چون چند روز بود که از شدت مرض استراحت کاملی
ننموده و نخوابیده بودم بعد از بیداری ملاحظه کردم که اشتها و قوای من
بحال طبیعی خود آمده بعد از این روز بروز بهبود حاصلم گشت

چهارم ماه ژانویه شروع بخواندن انجیل شریف کرده و قراری در
خواندن او گذاشتم که همه روزه از انتشار بخوانم خوشنودی و مسرت زیادی
در اینباب مرا عاید میشد

چون روز بروز قوت من زیاد میشد خیال کردم که الآن مدت دو ماه است
اینجزیره را مسکن خود نموده و در اینجا متوقف شده ام و ظاهرا هم ممکن نیست که
تغییر مکان نموده و بجای دیگر بروم و من یقین داشتم که از ابنای جنس بشر
پا بدین سرزمین نگذاشته و نخواهد گذاشت مصمم شدم که سفری نموده و اطراف

اینجا را درست گردش کرده و بلدیت کلی پیدا نمایم و از محصولات اینجا اطلاع بهم رسانم

فصل یازدهم دیدن روبنسون بقیهٔ جزیره و بنا کردن خانهٔ ییلاقی

در ۱۵ شهر ژوییه همه جا با تعاقب مجری رودخانه شروع بگردش نمودم در اطراف این رودخانه چمنهای باصفا و سبز واقع بود که در آخر جاهای چمن توتون زیاد و سبز که هنوز خشک نشده روییده بود و علفی که از او صبر حاصل میشود زیاده بود و علاوه بر اینها نیشکر بسیار بود ولی از حیثیت طعم بکمال یعنی شیرین و لذیذ نبود

۱۶ از مکان دیروزی قدری دورتر رفته و جستجو نمودم جای ییلاقی بود که درختهای بسیار داشت و خربزه‌های خیلی خوب و بالذت و همچنین از سایر میوه‌ها در هر چند قدم پیدا میشدند و درخت انگور خودبخود بدون مربی و باغبان ظاهری بدرختهای بلند و ضخیم پیچیده و خوشه‌های انگور آویزان شده و وقت انگورچینی بود از انگورهای خوب و شیرین حتی المقدور چیده در آفتاب خشکانیدم که در زمستان بکار خورده و خوراک خوبی جهت من حاضر و ذخیره

خوب خواهد شد
مجدداً فردا شروع بگردش نموده بعد از طی مسافت چهار کیلومتر به یک دره
قشنگی رسیدم که گویا سطح این دره را از زمرد سبز فرش نموده بودند باغی مانند
بود که سالهای درازی باغبانان قابل و فلاحان ماهر در آنجا زحمت کشیده باشند
از وسط همین دره نهر کوچکی که آب زلال و خنک داشت جاری گشته
از مشاهده این دره و ملاحظه این سبزه‌ها و آب صاف فرح و انبساطی که
بر من رو داده و قالب پوسیده مرا روان تازه سر داد خود بخود می بالیدم
که صاحب چنین جایی با صفا و قشنگ هستم
درختهای اکاکاو) و لیموی شیرین و ترش و نارنج صحرایی در همه جا زیاد
بودند و هم در این فصل لیموها رسیده و شاداب بودند آب آنها را با قدری
از آب صاف مخلوط و ممزوج کرده شربت لذیذ و گوارایی درست نمودم
از انگور و میوه‌های خوب قدری چیده روی تپه گذاشته مراجعت بمنزل نمودم
که اسباب حمل و نقل همراه آورده محصولات خود را بمنزل بیارم
فردا دو تا خورجین برداشتم و رو به سمت تپه که انگور و میوه‌ها گذاشته بودم

همینکه بمرتبه رسیدم و محصولات جمع دراویدم که همه داغون شده و تقریبا
نصف آنها را حیوانات وحشی خورده بودند لابدا تدبیر دیگری کرده
و خوشهای انگور را چیده و از شاخهای سایر درختان و تخمها در آفتاب خشکید
چونکه امیدواری بمن خیلی خوش آمده و در نظرم صفائی زیاد داشت خواستم
یک خانه قشنگ و منزل پاکیزه در همانجا بنا کنم اول خیال کردم که وسط
دره چه اعتبار دارد و ممکن است که زلزله سختی شده از اطراف سنگهای
سر کوه سیل پایین نموده چنان تماشای منزل و بنیاد مرا از هم بپاشد
با وجود این تفکرات و تعقلات باز کارها را بدست طالع و بخت سپرده
و توکل بحضرت رب العزه نموده و بنای منزل ییلاقی را آغاز کردم و او
بارتفاع دو قامت سنگر درست کرده در وسط محوطه جای قشنگ و پاکیزه
ترتیب دادم با یک راه روش مثل قلعه که از همان راه تردد نموده داخل و خارج
میشدم

حال من مثل یکی از معتبرین و متمولین مالک دو عمارت هستم که یکی خانه عمارت
شهری باشد و دومی عمارت ییلاقی ولی در خانه ییلاقی اغلب استراحت مینموده

پنجم افزوده اینکه بناهای عمارت در اوّل سال که فصل بارش است اتفاق افتاد
و بواسطه اینکه خانه تازه بنا شده درست محکم و خشک نگشته بود بارش
هوا بنای تخریب و اذیت گذاشته لابدّا مراجعت بمنزل شهری یعنی مسکن
قدیمی کرده و هرچه انگور و سایر میوه‌ها فراهم آورده بودم حمل آنجا نمودم و الان
صاحب بیشتر از دویست خوشه انگور هستم

فصل شانزدهم در تخم افشانی و درعبت روبنسون و سبد بافی او

از ۱۵ ماه (اوت) تا نیمه (اکتوبر) هوا بتوسّع بارش و اختلاف نمود و گاهی
چنان شدّت بهم رسانده و به شدتی بنا رید که مجبوراً از منزل بیرون نیامدم
بجهة رفع دلگیری خود را بوسعت و بزرگی مغاره مشغول میکردم
در یکی از روزها اینکه اختلاف و بارش هوا مانع نشده و از منزل بیرون رفته
بودم یک خروس وحشی و یک سنگ پشت که هر دو چاق و بسیار فربه
بودند شکار کرده بمنزل آوردم
قاعده کلیه در غذا خود گذاشته بودم که از آن قاعده و قانون تجاوز نمیکردم
از قبیل اینکه در وقت نهار یک خوشه انگور میخوردم در وقت شام یک پارچه از گوشت

خروس وحشی و سنگ پشت سرخ کرده میل مینمودم و غصه را چند عدد از تخم
سنگ پشت مختصرانه ساخته و صرف میکردم

۳۰ (سپتامبر) مطابق همان روزی بود که در کشتی غرق شده از تلاطم
و امواج دریا نجات یافته و گرفتار اینهمه سختیها و بدبختیها و دوچار اینقدر
قضا و قدر گشته بودم چونکه آنروز را در پیش خویش روز نحس فرض انگاشته
بودم بجهت رفع نحوست همان روز را از منزل بیرون نرفته و خود را باوراد
و اذکار و نماز مشغول ساخته و بکارهای آخرت و مذهبی و عبادت حضرت
بیچون پرداختم

یک روزی بیادم آمد که بجهت زراعت مقداری از خوشه سنبل برنج و سنبل
گندم که چندی قبل از پای سنگها حاصل و درو کرده و برای تخم افشانی
در زراعت نگهداشته ام در همین موقع بمصرف رسانم با پاروی چوبی که داشتم
یک قسمتی از زمین را شیار و شخم نموده و نصف تخمها را پاشیده و نصف
دیگر را احتیاطاً نگهداشتم این احتیاط و عاقبت اندیشی خیلی بموقع
شد زیرا که بعد از تخم افشانی هوا خشکیده یکمرتبه آسمان بارش خود را دریغ

گرده واز ریشش فتاده و دانه هائیکه افشانده بودم از بی آبی از خاک برنیامد
بعد از چندی باران بیموقع آمده وتخمها سنبلهای ضعیف داده بعد از چند
روزی خشک شده وپوسیدند بعد از مدتی مدید مجدداً بنای زراعت گذاشته
در ماه (فوریه) دانه افشانی کردم ولی در این دفعه ثانوی مقصود نبود تا آنکه
بآرزوی خویش موفق گشتم که زراعت من حاصل خوبی داده بمقدار یک
(پیکوتن) گندم و یک (پیکوتن) برنج از مزرعه کوچک خود دستبرده
وحاصل برداشتم

مرکب نابی نقصان میکند و مجبوراً من بعد من نخواهم نوشت مگر حوالات
وگذارشات عمده خودم را

نزدیک ماه (نوامبر) بعد از آنکه آسمان از بارش وهوا از اختلاف فرود نشست
برای سرکشی واستفسار بخانه ییلاقی که در دوره بنا کرده بودم رفتم چونکه
مانند محوطه عوض دیوار نصب ساخته بودم همه را از کثرت بارش خشکیده
وپوسیده دیدم باز از نو از شاخهای درختی بریده با نظم وسلیقه قشنگ
با اندک فاصله از یکدیگر کاشتم که در مدت سال بزرگ شده بدیوار

گشتند

گشتند و چنان بزرگ و سبز و شاخه در شاخه شده بودند که شخص میتوانست
همه یک فصل خشک و بی بارش در آنجا منزل نموده و از زحمت حرارت
محفوظ باشد بهترین فصول را بخوشترین وجهی در آنجا بسر بردم و ایامیکه
در آنجا توقف داشتم مشغول جمع آوری حاصل و تدارک کردن ذخیره
بودم که در فصل زمستان و اوقاتیکه میوه درختها تمام میشوند بکار خورده و مجبور از
این مشاغل جاری زیادی پیدا کرده بودم

چونکه میوه زیاد تحصیل کرده بودم لازم دانستم که چند تا سبد درست نموده
و میوه های خود را بگذارم چونکه در ایام طفولیت پیش یکی از سبدبافان تردد
داشتم و هر وقتیکه بملاقات او میرفتم و به دیدار و تماشا میشدم در نزد او نشسته
و بدقت تمام به حرفت و صنعت وی مینگریستم بدین سبب مختصر سررشته و
اطلاعی بهم رسانیده بودم و گاهم بکارهای او دست اندازی نموده و کومک
میکردم بنظرم آمد شاخهای تازه درختهائی که بدست خویش کاشته ام در اوایل
عمل بانجام خیال خود خوب بکار میخورد بجهت اینکه همگی تازه و تر بوده و بآسانی
خم میشدند بدون اینکه بشکنند خلاصه شاخهای بسیار بریده روی دیوار

کنده ام

گذاشتم که کمی خشکیده شدند و برای میوه سال آینده و امثالی سبدها خوب
و قشنگ و دلخواه بنهایت لطافت و غایت ظرافت ترتیب دادم

فصل هفدهم در سیاحت نمودن روبنسون جزیره را و بدست آوردن او یک بزکوهی و الفت او با وی

بعد هم اینکه بار دیگر قسمت علیحده را از جزیره گردش کرده و وقت خود را
گذرانده سیر و صفای کنم از منزل بیرون آمده و تفنگ خود را با یک تبر
برداشتم و قدری سرب و کمی باروت در کیسه کرده و اندکی نان خوراکی
و انگور خشک در کیسه کوچکی گذاشته بدوش انداختم و همراه
سگ مهربان و باوفای خودم روبراه در نهادم
وقتیکه از دره عبور کردم از طرف مغرب دریا دیده میشد که در کمال صفا
و آرامی بود و چونکه در هوا اختلاف نبود و مسافت بسیار زیاد نبود
عبارت از ده هزار میل است بلکه بیشتر زمین دیگر از آنطرف دریا بنظر
آمد اول گمان کردم که این زمین باید از خاک آمریکا باشد و البته محل و مسکن
حیوانات وحشی و درنده است جرئت نکردم که خود را بهر وسیله آن

رسانده و تماشا کنم لابد چشم از تماشای آنجا پوشیده و دور گذر
کردم

این قسمت جزیره از اولین جزیره که سیاحت نموده بودم بهتر
و بهتر است در این جزیره طوطیهای زیاد و مختلف بودند بزحمت و مرارت زیاد
یکی از آنها را گرفته و با خود عهد کردم که آن طوطی حرف زدن را یاد
بدهم و نیز قرار گذاشتم که هر روز زیاده از دو کیلومتر مسافت دور
نروم بسکه این قسمت جزیره خوب باصفا بود خیلی با تأنی و دقت سیر نمود
و طرف عصر مراجعت بمنزل مینمودم در ساحل دریا سنگ پشت زیادی
دیدم با یکدسته بزرگی از طیور اگر سرب من کم نمیبود خیلی از آنها
شکار میکردم میترسیدم که اگر سرب تمام شود محتمل در جای دیگر معطل
بمانم یا اینکه بحیوان درنده دوچار شوم و نتوانم که شر او را از خود دفع
کنم و همچنین خروسهای وحشی زیاده از حد و عدد بودند اگرچه آنمکان
بسی دلگشا و فرح افزا بود اما نمیتوانستم زیاده از این در اینجا توقف نمایم
و کمال دلبستگی را داشتم مثل اشخاصیکه در غربت باشند و همیشه خیال

منصرف

منصرف بسوی وطن باشد این صحرا در نظرم غریب مینمود و خیلی مایل بودم که زودتر مراجعت بخانهٔ اولین خود نمایم که فعلاً بر من دور از وطن و محسوب میشد

از طرف مشرق هم تقریباً یک میل یا متر مسافت گردش نمودم و نشانهٔ بزرگی در وسط راه در زمین نصب کرده بودم که در حین مراجعت منزلم را گم نکنم بعد از آن رو بمنزل نهادم که بعد از کمی استراحت از سمت دیگر جزیره سیر نمایم

در مراجعت سگی که همراه خود برده بودم یک بز کوهی جوان شکار نمود کمال نشاط و نهایت امیدواری از این فقره حاصل کردم زیرا که مدتی بود میخواستم گله از بز کوهی و غیره جمع و فراهم آوردم از دیدن این یک بچه امیدواری و یقین حاصل کردم که بتدریج وقتی رمهٔ معتبری را مالک خواهم گشت یک بند بگردن او بسته و از آنمکان رو بمنزل نهادم نمیتوانم بیان نمایم که با چه قدر مسرت و محظوظیت داخل خانه و وطن قدیمی خود شده و رختخواب ویران دست و پا را دراز نمودم چند روزی بجهت رفع خستگی و تحصیل

استراحت در منزل مانده مشغول خورد و خواب بودم زیرا که این سفر من خیلی
طول کشید و زیاد خستگی هم کرده بود خلاصه بعد از کوفتگی و خستگی سر
وقت بز کوچک خودم رفته واطلاع از حالات او پیدا نمایم گرسنگی
تشنگی چنان او را رام و مهربان کرده بود هر کجا میرفتم مرا تعاقب میکرد
بعد از چندی مثل سگ خودم که نه تنها پیش من بوده و هیچ جا از من جدا
نمیگشت مفارقت نکرده هر کجا که میرفتم هر دو مرا همراهی مینمودند طوطی
هم یواش یواش مرا شناخته بود قفس پاکیزه هم ساخته طوطی را در او انداختم

فصل هجدهم زراعت در دویم روشنول

وقتی ملتفت شدم که فصل بارش و خزان و سال دویم است که از کشتی بیرون
آمده بودم شروع کردم ابتدا سال سیم را بوضعی خوب و قشنگی و جمیع کارها را
بجهت اطلاع میکردم و هرگز خود را تنها ندانسته در غربت و صحرای تنهائی خود را
بخدا سپرده و نوعی خود را مشغول داشته بودم که هرگز بیکار نشسته باشم
قسمت روز را مشغول عبادت و طاعت بر خداوند بودم و در یک قسمت
روز تفنگ خود را برداشته جزیره را سیر میکردم که تحصیل غذا و خوراک نموده

و ذخیره هم در این ضمن مینمودم و چند ساعت هم مشغول کار کردن باغ بودم *
اواخر ماه دسامبر دانهای گندم و برنجی که در دفعه ثانی افشانده بودم
رسیده و وقت درو آنها بود در نوبت دویمی حاصل من بیشتر از حاصل زراعت
سال اول بنظر میآمد ولی دانستم بهر وضع و زحمتی که بود با کاردی
که از کشتی در آورده بودم آنها را درو کرده و با دست کوبیدم و پس مشغول شدم
از هیجده نیم ریپ (کوت من) که افشانده بودم سی دو گالن یا قدری بیشتر حاصل
آورده بود و چونکه اندازه و پیمانه نداشتم وزن و قدر دانها را ادراک نتوانستم
خیلی جسارت و میل پیدا کردم از برکت یافتن این زراعت به حصول دل را
با کمال دقت در جای خوب و محفوظی گذاشتم که سال آینده مجددا زراعت نموده
و بتدریج محصول من زیاد شود که بعد از زیاد و وفور حاصل هم زراعت نمایم

و هم متفکر بودم

یک قسمت بزرگی از زمین را مشخص کردم که بتدریج خود بکار برم ولی از این زراعت
زحمت و مرارت زیادی بمن منظور و مترتب بود زیرا که بیل و سایر اسباب
زراعت نداشتم با پاروی چوبی که عوض بیل بود زمین را شخم کردم بعد از آن

افشانی از شاخهای درخت گیتی ساخته و خاک زنبیرا بهم زدم که دهان‌ها
در زیر خاک مدفون و از آفات محفوظ باشند تفننی هم وقت خود را با این
کار صرف کرده
علاوه براین در خارج هم هزاران کار و مشغولیت داشتم خیالم را منصرف
کردم بیاد داد آن طوطی خودم که انیس مجلس من بود و اولین نطقی که در آمد
مدید بعد از سالهای سال محرومی بگوش من خورد از دهن طوطی که حکم
انگلیسی بود (طوطی قشنگ بروین بود نام او که با کمال فصاحت و بهانت
شیرینی انگلیسیرا تکرار و ادا میکرد

فصل نوزدهم ظرف ساختن روغنسوز از گل و اختراعات مختلفه او

مدتی متفکر بوده و در خاطر نقشه کشی میکردم که اگر بجوئیم بتوانم چند عدد
ظرف سفالی درست نمایم به چه صورت هم خیال کردم که اگر گل مناسب
و پر قوتی پیدا نمودم بزودی بمرام مطلوب خود نایل شده میتوانستم
که هر چه ظرف لازم داشته باشم جابجا نمایم بجهت اینکه هوای جزیره بسیار گرم

و قباتش زیاده سوزنده بود ممکن نمیشد که در اندک زمانی هر ظروفی الیا
ساخته باشم در حرارت آفتاب خشک کنم خلاصه بعد از سعی وافر و جهد
بالغ کل مطلوب را تحصیل کرده و مشغول ظرف سازی شدم ولی در اول شغل خیلی
بجهالت خود خندیده و خویشتن را تمسخر و استهزاء میکردم زیرا در ساختن این
خمیر و تجهیز این کل انواع و اقسام جد و جهد کرده و بهزار صورت مختلف عجیب و
از یکدیگر و ترکیبهای مخصوص ظرف میساختم اما گاهی بجهة آبکی بودن
خمیر کلی سیلان کرده از صورت ظرفیت خارج شده باشند اشخاص نموده دار
دم ظرفها اعوجاج پیدا کرده و گاهی که خمیر را قدری سخت نموده و با زحمت زیاد
ظرف میساختم همینکه بنای خشکی میگذاشتند از هر طرف ترکیدند زیرا که
زودتر با قتاب میدادم بترک بعضی گاهی هم اکتفا نکرده قطعه قطعه شده از هم
داغون میشدند و بعضی هم که از آفت اعوجاج و ترکیدن سالم میماندند در تغییر
دادن مکان میشکستند خلاصه در اینکار بعد از دو ماه زحمت و صرف اوقات
و تجربه استادی و مهر خود از دو عدد ظرف توانستم درست کنم آنهم از
کارخانه خیلی بدی و یقیناً در مملکت چین ظرفی بدین بدی و عدم ظرافت

ساخته نشده است

چونکه امید و تا ظرف در آفتاب خشک و خوب سخت شده و نتیجهٔ زحمات دو ماهه
من بودند و می‌ترسیدم که آنها هم بواسطهٔ صدمات تلف شده و رنج دو ماهه بهدر
رود در سبدی که از شاخهای گل سرخ ساخته بودم جا داده و بین سبد و ظرفها را
از کاه گندم و برنج پر کردم که ظرفها نشکنند

چونکه دو ماه زحمت کشیده و تجربها نموده در ساختن ظروفات نوعی استادی
و مهارت و سررشتهٔ کلی بهم رسانده بودم در اندک مدتی عدهٔ زیادی با شکلهای
مختلف که مطبوع طبعم بود از این ظرفها ساختم ولی با هیچیک از اینها
مقصود من بعمل نمی‌آمد زیرا که عمدهٔ مطلب من از این رنج فراوان و زحمت
زیاد این بود که ظرفی بسازم که آب و شیئی‌ها یعنی ریخته و در روی آتش گذارم
بالاخره روزی پیش آتش نشسته بودم یک پارچه از ظرفهای گلی که
زیر آتش مانده بود ملاحظه کردم که از شدت حرارت آتش سخت تر از سنگ شده
و سرخ تر از آهن شد خیلی محظوظ و خوشحال گشته تعجیل تمام سه ظرف
مانند ابریق و سه ظرف دیگر بصور مختلفه ساخته در روی آتش گذاشته

شده می در اوجاق روشن کردم چنانچه از شدت آتش در اندک زمانی همه پخته گردید

بدون اینکه بیرنگ شده سرخ و پخته شدند از پنج تا شش ساعت مدت آتش را بهمان

درجه نگه داشتم تا اینکه یکی از آنها باز کرده دیگر آجان و سیلان نمودن ریگ ها

که در میان گل پیدا میشوند از شدت حرارت آتش مثل شیشه میگردند اگر که

غفلت میکردم همگی مثل شیشه می گردیدند

بواسطه این ملاحظه آتش اوجاق را قدری کم کرده تا هنگام شب پیش اوجاق

نشستم که آتش یکدفعه خاموش نشود و در آخر سر روز خود هم صاحب و مالک

ابریق و سه ظرف دیدم اگر چه نمیتوانم بگویم که بلا استثنا خوش قطع بودند ولی هم آ هستم نبودند

یکی از آنها بعلت اینکه که چند بود مثل ظرفهائیکه رنگ و روغن میزنند شفاف

و براق بود دیگر چه لازم اظهار نمایم که از آن سبب هر ظرفیکه لازم میشد پخته و

درست میکردم

خیلی شاد و محظوظ شدم از درست کردن یک چولک خوبی بدون اینکه صبر کنم

که گرمی او بر طرف شود میل و حرص تمام قدری آب ریختم و بقدر خوراک گوشت بز

گذاشتم اضافه کرده شوربای خوب لذیذی برای شام طبخ نمودم

چیزیکه از اسباب و آلات ناقص وجود او لازم بل واجب است یک سنگ آسیا
که باید با او گندم کوبم زیرا که آسیائی در اینجا نبود (چند روز جستجوها
همچنین سنگی وقت گذرانیدم حیف چند روزه زحمت من بهدر رفت زیرا که بعد از
گردش سنگی پیدا کردم خیلی بزرگ که از زمین برکندنش کمال صعوبت داشت
و اشکال بی نهایت دلم قوی نمود که چند روز هم عمر خود را بقطع او صرف
نمایم اسباب مخصوص هم نداشتم که اقلاً بواسطه او سنگ را آسانی از جای برکنم
لابد او مجبوراً از اینفقره چشم پوشیدم در عوض او کُنده بسیار بزرگ و سختی را
پیدا نموده با تبر که همراهش بریده روی آتش گذاشته میان او را خسته
منقّر کردم و این عمل مابین اهل بربرستان معمول است که ریشه درختها را بریده
سوخته دقایق درست میکنند خلاصه بعد از تمام او در درختیکه از کثرت
صلبی و سختی مشهور به درخت آهن است دسته خوبی باندازه او ساختم
هنوز از اینفقره فراغت حاصل نکرده بودم بخاطرم آمد که یک غلک لازم
دارم که آرد و نخاله را از هم سوا نمایم بنظرم رسید که در دو عمارت کشتی دو
دستمال گردن از پارچه بزرگ نازکی تحصیل کرده بودم از آنها دستمالها

چنانکه دل پسند خودم دو عدد خورجین قشنگ مرتب نمودم
خلاصه نوبت نانوائی آمد خمیر نمودن خیلی مشکل بود بعد از پختن نان دو اجاق قشنگ
میخواستم نان بپزم اولا چوب زیادی در رو اجاق که از آجر ساخته بودم جمع نمودم
و آتش میکردم وقتیکه چوبها سوخته و ذغال میشدند از اجاق بیرون آورده و
دیگری بجای او میگذاشتم همینکه اجاق خیلی گرم میشد خمیر را توی او گذاشته
و سرش را با پارچه از سفال که مقعر بود پوشیده و هرچه آتش و ذغالی که جمع
کرده بودم در اطراف او میچیدم بعد از آنکه خمیر پخته میشد برداشته خمیر دیگری
بجای او میگذاشتم

بهمین وضع و زحمت نانهای خود را میپختم خیلی لطیف و نازک شدند گویا در اجاقها
و تنورهای شهری پخته اند نانواها خاطر جمع باشند که من در خیال نانوائی نیستم
بالاخره از باقیمانده خمیر قدری نان شکری و قدری هم نان انگوری میپختم حاصل
حاصل زراعت من ده بار زیاده برکت گذشته بسته و جهت ذخیره
گندم را آنقدر وسعت دادم که همه حاصل زراعتم کفایت کند زیرا که زراعت
آخری من تقریبا بیست ادکالیتر گندم و بهمان قدر برنج حاصل آورده بود

پنج روز کاملیت کشیدم که آذوقه یکسال من بود و در تنهائی خیلی نشستم و در مدت
سال صرف غذا نمایم سوا نموده در جای مخصوصی گذاشتم

فصل پنجم قایق ساختن روبنسون و متحیر ماندن او

همیشه نظر و خیال من منصرف در طرف زمینی بود که در آن سمت دریا دیده
میشد و همیاره تصور میکردم که هر گاه بهر وسیله که باشد بتوانم بدان ساحل عبور کنم
البته اسباب وسیله خلاصی خود را از غربت و مشقت پیدا خواهم کرد ولی گمان نمیکردم
که در آنجا بخطرات زیاد و بدبختیهای بسیار دوچار و بدست آدم خوارها و وحشیها
گرفتار خواهم شد چون خطر اینسفری خیلی محتمل بود لهذا تصور اینخیال را از سر
خود فسخ کرده و عزیمت نمودم از دهنه (کارائیب) چندان دور نرفته
و در آنحوالی سیر میکردم

قایقی را که در کنار ساحل افتاده و احتیاج بتعمیر داشت خواستم که در مرمت او
بکوشم مدت سه هفته سعی و تلاش بجا نموده و زحمت بسیار کشیدم چون
ضایع شده و بکلی از حد تعمیر گذشته بود لابد دست کشیده و از منفعت او
چشم پوشیدم بخیالم رسید که بدون اسباب و آلات دو زنبیل از کوه

ریشهٔ درخت قایقی شبیه بقایقهای صحرانشینان بتوانم درست بسازم
شروع باجرای آن خیال نموده کاری خیلی لغو و بیمعنی را پیش گرفتم
درخت بزرگی از درختهای سدر را که به بزرگی و ضخامت آن گمان
ندارم کوه لبنان با آنکه در بیت المقدس فراهم آورده باشد بریدم قطر این
کوتوک یکمتر و نود سانتیمتر و ارتفاعش یک متر و پنجاه سانتیمتر بود و در بریدن
او زحمت زیادی کشیدم چنانکه در مدت بیست روز او را افکنده و پانزده
روز بریدن شاخها و زیادیهای او طول کشید همه اینکارها را بدون [illegible] تنها
خود و بقوت تبر و بالتاو و سایر اسباب نجاری که داشتم تمام نمودم و
دیگر کار داشتم که او را بطرز و ترکیب قایق انداخته و پشت او را تراشیده
و صاف کنم تا مانند پشت قایقها باشد و قدر سه ماه در کندن و مقعر نمودن
او زحمت بوده و وقت خود را صرف کردم و در همهٔ اینکارها با منقاش و تیشه و چکوچ
عمل مینمودم ولی با یک مداومت و استقامت که در قوهٔ هیچ بشر نمیبود بعد از آن
زحمات و مدت طولانی که سعی کرده بودم مالک یک قایقی شدم که کفایت
نفر را میکرد و علاوه بر آن من میتوانستم که همه اشیاء خود را در او حمل نمایم

از نتایج زحمات خود که صاحب یک قایق بزرگ و محکمی شده بودم خیلی
مسرت و محظوظیت داشتم لیکن افسوس بکار دیگری نداشتم غیر از اینکه او را بدریا اندازم
و سوار باشم در سر اینکار آخر که مختصر بنظر میآید زحمت و مرارت کلی کشیدم زیرا که از
دریا تا نزدیکی قایق که ساخته بودم زیاده از میلی و نیم مسافت بود همین فقره بسیار
کار و زحمت داشت بعد از این همه زحمت و مرارت بواسطه بزرگی و سنگینی قایق را
حرکت داده بسوی دریا بیاورم و هرچه تمام جهد کردم ممکن نشد همه زحمات که در
آن خصوص برده بودم بهدر رفت
خلاصه چون زورم نرسیده و از قوه ام بفعل نیامد که قایق را بدریا حمل کنیم لابدا
خیال کردم که از لب دریا تا پیش قایق نهری حفر نمایم بلکه بدینواسطه بتوانم
او را بدریا اندازم خسته زحمات چندانهم هیچ نشود بعد مسافت دریا و جمیع
قایق را ملاحظه کردم که اگر چه بیچه و زبری تمام نمایم انشاالله در مدت ده دوازده سال
همین بتوانم آنکار را از پیش برده و انجام دهم با اینهمه از این فقره هم چشم پوشیدم
کدورت و غصه زیادی مرا روداد و بعینه که تنها در ساختنش زحمت برده بودم
مثل قطعه سنگی افتاده و اندا بکاری نخورد

در اینها یا هم پنج سال موقف من بود در جزیره باید اظهار نمایم از آن قسمیکه حق تعالی مرا
بخشیده و حامل بوده‌ام همیشه در موقع بد و ایام شدت خداوند بداد من رسیده
است هرچی بروی من فتوح نموده چقدر ناسپاسم که خداوند را سپاس و شکر گویم
تا کنون با وجود عدم استحقاق و کثرت خطا و زلات و خلاف من تمام اوقات در حین ضرورت
و احتیاج معطل نمانده راه گشایش و چاره نشان داده و اسباب تسکین و تسلی خاطر
مرا فراهم آورده

فصل بیست و یکم خیاطی نمودن و دوختن و مهیا شدن پوشش
ساخت و گردش جزیره

جامه هاییکه از کشتی آورده بودم بمصرف رسیده و تمام شده از آنجمله یکی مرکب است
از بسکه مداد آب ریخته‌ام وقت چیز نوشتن درست خوانده نمیشود و پوشش و لباسهایم
روز بروز کهنه و کثیف میشدند و اکثر آنها بالمره پاره شده و از حیز انتفاع افتاده بود
بیک چند ثوب پیراهن که چهار ثوب بدقت تمام نگاه داشته و حفظ نموده‌ام از لباسهای زیرا
زیادتر باینها احتیاج بودم بجهة انکه گاهی هوای جزیره چنان گرم میشد که غیر از یک
پیراهن پوشیدن لباس دیگر را نمیتوانستم متحمل باشم و گاه اوقات حرارت هوا

چنان میافزود که مجبور میشدم با اینکه سر پوشیده در جزیره سیر و گردش نمایم
محض اینکه از لباس عاری و دست تهی شده بودم و هم بدون پوشش زیست
کردنم ممکن نبود بخیال خیاطی افتاده که با لباسهائی که از کشتی آورده بودم تهیه خود دو کوت
خرقه و دو ثوب شلوار درست کردم ولی بسیار ناقابل و محقر بودند وقتی ملتفت شدم
که مثل خیاط بلکه یک وصله اندازی شده ام که میتوانم دفع احتیاج خود را کرده
بعد از این از حیث پوشش و لباس سختی نکشم

در مدتها هر حیوانی که شکار نموده و کشته بودم بخیال اینکه در موقعی بکار خواهند
خورد پوست آنها را نگاه داشته بودم از آنها یک سبد و کلاهی تهیه خود دوختم
چنانکه پشمهای او بطرف بیرون بود و چنانکه بسرم میگذاشتم پشمها صورت و گردنم را
میپوشانیدند بعد از تمام کلاه یک لباس تمام پوش هم بجا کردم که عبارت از یک خرقه
گشاد و یک لباسی بزرگ بود که وقت پوشیدن این لباسها بحالت مضحکی و هیئت خیلی
غریبی میافتادم و خیلی هم از فراهم آوردن آنها خوشحال بودم بجهت اینکه این
خرقه و کلاه مرا از اذیت بارش که اکثر اوقات در جزیره مستولی است محفوظ
داشتند

بعد از تمام لباسها محض تجربه اینکه کم از اوقات از بارش هوا و از حرارت و گرمی
افتاب در زحمت بودم خواستم که یک چتر و یک آفتاب گردان درست نمایم
تا از زحمت هر دو براحت باشم چند دفعه چتر را ساختم ولی بطور دلخواه و مقصود
شد نتوانستم بسازم لابداً پاره میکردم هر چند سعی مینمودم که نوعی نمایم درست قبض و بسط
شود نمیشد تا بحدی که وا میشد ولی خوب جمع نمیکردید بالاخره بعد از زحمت کلی
چتری که دلخواه خودم بود و بطور خوبی قبض و بسط داشت درست نمودم
در این مدت پنجسالی که در این جزیره مجبوراً متوقف شده و عمری بسر برده ام
دقیقه بقدر امکان در حالت قدرت بیکار نبوده و تنبلی را پیشه خود ننموده
آنی بی شغل نشدم کارهای که از پیش برده و باتمام میرسانیدم شغل دیگری شروع
میکردم چون قایق سابق الذکر بسبب بزرگی و بعد مسافت دریا که بیشتر از یک
کیلومتر بود نتوانستم داخل دریا کنم اولاً خیال کردم که یک نهری از محل قایق
تا لب دریا حفر کنم و او را بدریا اندازم ثانیاً ملاحظه کردم که اقلاً باید این نهر
یک متر عرض و دو متر عمق داشته باشد تا حرکت قایق صورت امکان پذیرد
واین نهر بدین اندازه و بدین مسافت در کمتر از دو سال که شب و روز مشغول باشم

با تمام نخواهد رسید لهذا از خیال نهر افتاده خواستم قایق کوچکی بسازم که شاید
بیاری خدا بتوانم سفر در پیش گیرم که منتهای او وصول بوطن و خلاصی از این شدت
و محن باشد . الا بسال دیگر دریا رسیده از جزایر نزدیک آن طرف هم اطلاعی بهم خواهم
رسانید خلاصه بعد از چند روز زحمت بطور دلخواه قایق قشنگی که بکار آید بسازم حتی
چنانچه یک دکل و یک بادبان هم قرار دادم و علاوه بر این از صندوقهای سنگین
دو چاپیه چوبی پیش بینی کردم که بفاصله اندکی گذاشته و روی آنها پرده کشیدم که
جای محفوظ از بارش تهیه گذاشتن بعضی خوردنی و خوراکی و اسلحه و باروت
باروتم ضایع نشوند بدین وضع گاه گاهی گردشی مختصری کرده و مشق میکردم
تا قایق خوب براه افتاد خاطر جمع شدم مجدداً مشغول تدارکات سفر
شده دو دوجین نان جوین و یک ظرف سفالی پر از برنج و یک بطری کوچک رم
و نصف گوشت یک بز کوهی و قدری باروت و ساچمه و دو عدد بالاپوش یکی در
عوض دو تشک و دیگری بجای لحاف در قایق گذاشته بدین تدارکات
مهیای سفر گشتم

فصل بیست و دوم مخاطره و مهلکه افتادن روبنسون و مراجعت نمودن بمسکن خویش

روز ششم ماه نوامبر سال ششم سلطنت شخصی یا از محبوسی و اسیری من در جزیره بود
از طرف مشرق که بخط مستقیم بمسافت زیادی یکپارچه سنگ بود سوار قایق
شده مشغول پاروزدن گردیدم بنقطه آخر تخته سنگ نرسیده بودم که وقتی
خبردار شدم در میان آب عمیق و تندی افتاده ام که جریان حرکت این جریان
آب بسیار تندتر و شدیدتر و راندن قایق بخلاف جریان آن مشکل بلکه غیر ممکن بود
و هر چند سعی و تلاش نموده و در پاروزدن قوت کردم که شاید قایق را بسمت
ساحل حرکت بدهم ثمری نبخشیده جریان آب غالب شده بکمال سرعت و حرکت
او را سیر داده و جد و جهد من هیچ چه ثمری نبخشید عنان اختیار قایق از دستم
میرفت و خودم را در مهلکه و مخاطره فوری میدیدم زیرا که جریان آب مرا بطرف
دریا میبرد البته در اندک مدتی بسخت ترین وجهی از گرسنگی میمردم چونکه
یقین داشتم که بعد از رفتن اختیار قایق از دست بیچارگی که چندان
خوراک ندارم و نتیجتم بساحل نجات نخواهد رسید و بعد از اینکه بگرسنگی و تشنگی
جان دادم مدتی متمادی در روزگار زیاد نعش من در قایق مانده بحرکت و موج دریا
سیر نموده و پوسیده خواهد شد آه چه روز خوشی در نعمت و وضع خوب و راحت

میبردم

در جزیره داشتم اگرچه زیاد از شش کیلومتر از ساحل جزیره دور شده و جستجو پیدا
نجات نداشتم چونکه جان شیرین را رفته میدیدم و در نهایت سختی و قوت
پارو زده و سعی مینمودم که قایق بیشتر جلو رفته و مرا از پیوره‌ئه شاید راه کاملی
پیدا شود بالاخره نزدیک بظهر بود که بالمره قوت از دستم رفته و طاقت پارو
زدن تمام شده بود که ناگه باد مساعدی وزیده و قدری با اسباب یار شده
و آنقدر از ساحل مسافت داشتم جزیره را نکو بی تشخیص و تمیز نمیدادم و بادبان
قایقرا افراشتم از خوشبختی قایق داخل جائی شد که جریان آب ساحل بود خوشبختانه
در مدت یکساعت قایق بساحل جزیره که ییلاق خودم بود رسید بالجمله
بمحل امن و ساحل نجات رسیدم در وجود خود یک خوشحالی و مسرت احساس
نمودم که زبانرا یارای تقریر و بنان را قوت تحریر نباشد و فوراً با کمال خشوع
و خضوع رو بآسمان کرده سپاس و شکر خدا را گفته و قایق را در جای خوبی بسته
رو بطرف منزل ییلاقی خود نهادم چونکه نهایت خستگی از پارو زدن و قایق
راندن مرا حاصل شده بطوریکه قوت حرکت نداشتم از خطوط رود شد در سایه
درختها دراز کشیدم خواستم هنوز نیامده بود که ناگاه صدائی شنیدم

کرده

که یکی میگفت روبنسون روبنسون کروزو کجا بودی ای روبنسون کروزوا
در اول استماع این صدا وحشت زیادی مرا رخ نموده متعجب شدم تا معلوم
کردم که طوطی من است روی درخت نشسته گویا از مفارقت من غمگین بوده
و الحال از دیدار من اظهار بشاشت و بهجت نموده و درود مرا بمنزل سلامتی
و تهنیت مینماید

فصل بیست و سوم کلّه فراهم آوردن روبنسون

چونکه اندرین سفر زیاده از حد رنجها برده و بلکه از مرگ فوری خلاص شده
و در نهایت درجه ترسیده بودم مدت یکسال با آسودگی و فراغت در همین ییلاق
مانده و هیچ چه در خیال و آرزوی سفر نیفتادم ولی در این مدت بیکار نبوده در بعضی
کارها و صنایع مهارت و سررشته کلی حاصل نمودم مثلاً یک استاد قابلی در ظرف
سازی شده بودم و هر طور که دلم میخواست بجهة خود ظروف ظریف میساختم
و همچنین بعد از کوشیده صنعت چپوق ریزی هم اختراع کرده یک چوب چپوق قشنگ
و قابلی درست کردم و اینچپوق از همه اسبابها و آلاتی که خود اختراع نموده بودم

بیشتر غصه میداد زیرا که اسباب مشغولیت شده که اوقات ایام غلب اندوه و غم

و مفارقت دوستان و اقربا پر کرده و می کشیدم

همچنین پیشرفت و ترقی کامل در سبدبافی حاصل کرده یک سبد بزرگ کش و دو یکی

ساختم که هر چه گوشت بز و گوشت حیوانات وحشی داشتم در توی او گذاشته و بمکان

لازم حمل و نقل میکردم و بعضی اوقات تخمهای سنگ پشت را در او پنهان مینمودم

و گاهی هم گندم میریختم

باروت رو بنقصان گذاشته اگر تمام باشد من چه طور زندگی نموده و شکار خواهم

خواهم کرد و مدت هشت سال است که بز خود را است تعلیم داده و مشغول هستم

با امید و آرزو اینکه بسبب همین بزهای با نزدیکم آورده و در خانه مستقری نگه خواهم

خواهم آورد ولی تا بحال اینخیال صورت نگرفته و ممکن نشده بود تا که اسباب

پیشرفت اینخیال فتاده خواستم از ریسمانهائیکه از کشتی آورده بودم یک دامی

درست نمایم و تا بعضی از آنها پوسیده و ضایع شده بودند و باز هم با یک

بودند با وجود این دامی ساخته در جائیکه محل تردد و مرتع بزهای وحشی چند حفره

کنده و روی آنها را با خس و خاشاک پوشیده و خاک بریختم و در روی سنبل گندم

ورنج داغون کردم دفعه اول بزها آمده قدری ارزن را خورده و چالها را فرسوده

ریخته بودند ولی پیش از رسیدن من فرار کرده و دام را هم پاره نموده بودند

بالاخره حالا مجدداً دام سختی ساختم که بعد از آن رهائی نیابند یک روز صبح زودی

سر دام رفته دیدم در یک حفره یک خروس وحشی پیر و بزرگ شاخدار که تا کنون

به این بزرگی او خروس ندیده بودم و در حفره دیگر سه عدد بزغاله که یکی نر و دو دیگران

ماده بودند

خروس پیر را که چندان بکار نمیخورد از دام بیرون آورده و بصحرا پیش سر دادم

و بزها را جداگانه محکم بسته با زحمت و مرارت بمنزل برده و قدری گندم و برنج

ریختم مدتی قهر کرده چیزی نخوردند بعد از آنکه گرسنه شده و دانه‌های گندم و برنج را

پیش خود دیده بنای خوردن گذاشتند بعد از چندی رام و مأنوس گشتند

حالا بدیگران نصیحت نگاه داشتن گله خود و مهیا سازم که محبس باشند تا نتوانند

خود را خلاص نموده و فرار نمایند و بزهای صحرا هم متوحش نشوند و اهل گله شوند و آنها را

هم با خود ببرند این فقره برای یک نفر کار عمده و سختی بود اما تشتت خاطر

بود چون ناچار مجبور بودم و مهیا نمودن چنین مکانی لازم فوری بود جای مرتع

مستطیلی بطول صد و پنجاه متر بعرض سیصد متر معین نمودم که بدور آن
دیوار و حصار بکشم با کمال عجله و شدت مشغول کار شدم و اوقاتیکه به تکمیل اشتغال
داشتم بزها پیش خودم چرا میکردند و آنها را با پا بند بسته بودم که نتوانند
خود را خلاص داشته فرار ننمایند و در جلو هر یکی چند مشت جو و سبوس هم میریختم
بعد از مدتی حصار را باتمام رسانده و در همانجا سر دادم در عرض یکسال دیگر
بسبب توالد و تناسل بز و ماده ها بحدود سی بز و بزغاله داشتم و دو سال بعد
صاحب چهل و سه راس بز شدم و چقدر هم گوشت غذای خود کرده بودم پس از
بعد از مدتی بخاطرم آمد که از شیر آنها غنیمت و منفعتی برده باشم و از خیال اینکه تا حال
بخاطرم خطور نکرده بود خیلی مسرت و فرح حاصل نموده بزودی محلی برای حفظ
کردن شیر آنها جابجا نموده هر روز از هشت تا ده لیتر (روزانه محصول
معیشت است) شیر از آنها دوشیده برای خود پنیر و روغن تحصیل میکردم
ای لطف و عنایت خدا چقدر تماشا دارد که چه اسباب استراحت و خوشی
گذرانی برای بنده خود که در گوشه جزیره افتاده و بیکس و مونس مانده فراهم
میاورد

فصل بیست و چهارم در بیان صنع روبنسون و هیئت غریبه و عجیبه او

کسی نیست تماشا نماید که من چطور با اهل و عیال خود نشسته غذا میخوریم و دارالحکومه
شخصی مرا ببیند که چطور رعایا و ملت من دور مرا احاطه نموده اند و بچه مرتبه تسلط و حکمرانی
بر آنها دارم که حیات و ممات ایشان بدون عرض و تعرضی در ید اقتدار من است
طوطی بسبب نطق مقرب تر از آنها و ندیم باشی من بود و سگ پیرم با حالت ضعیفی
اوقات در طرف راست من نشسته و دو تا گربه ام هر یک طرف معین میز را گرفته
و منتظر بودند که من بطرف ایشان عطف نظری کرده و باعطای پاره گوشتی شکم
آنها را سیر نمایم

روزی میل نمودم که با انتهای جزیره سفر کرده و اطراف جزیره و آنجا را خوب
ملاحظه کرده و تماشا کنم بالاخره آماده سفر گشتم اما حالتم خیلی عجیب بود که اگر یکی
از شهرهای اروپ میدیدم البته اهل شهر از ترکیب و هیئت من که از دیو و غول
عجیب تر بودم ترسیده و فرار میکردند و یا بحالت من میخندیدند
یک کلاه بزرگ و بی شکلی از پوست بز بسر گذاشته بودم و از طرف عقب مضحف به پشت

بخوری پس را آویخته بودم که گردنم را از تابش هوا و تابش آفتاب محفوظ بدارد
قبایکه از پوست بز وحشی اختراع کرده بودم در زیر پوشیده و از روی آن
یک لباس کوتاهی از پوست بز پوشیده بودم که پایینش تا زانوی من میرسید
اما وضع پای پوشم چیزی درست کرده بودم که نمیدانم چه تشبیه نمایم کمی
به طلین شباهت داشت لیکن ترکیب خاص که از بیان او عاجزم آرایش من مشتمل
لباسهایم حالت عجیبی داشت که روی هم رفته بودم با این انسان دیوسان خیالی حقیقی
از کمربند شمشیر که از همان پارچه لباسهایم بود بجای شمشیر یک اره و یک تبر کوچک آویخته
بودم غیر از این بند شمشیر دیگری داشتم که او را هم از گردن و زیر بغل چپ حمایل
نموده و دو تا خورجین که یکی جای باروت و دیگر برای ساچمه و گلوله بود از او
آویزان نموده و در پشت خویش یک سبد بزرگ و بر دوشانه یک قبضه تفنگ و بر
بالای سر یک چتر خیلی مضحکی بزرگ داشتم
اما صورت شخصی خودم در کمال محجوبیت و غرابت که بغیر از ایشان به همه حیوان
دو مو شباهتی داشتم چنانکه ریش من دراز شده بود نه بطور زینت
ریشهای معمولی بلکه درازی او خارج از حالت طبیعی یعنی رو به بالا روئیده حتی

موهای چانه لب بالای مرا کوفته و بجهت سبیل کنده و بزرگی داشتم بسیار بلند مانند دم روباه

توی قایق نشسته تا شبهای جزیره رفتم و دریا هم آرام و بی حرکت بود بهیچ وجه از تموج و تلاطم مخوف که پیش از این هیچ نیست مرا غرق و تلف نماید اثری نبود معلوم شد که این انقلابات سابق دریا بواسطه حبس رود بوده است که در اوقات معین پیدا میشود خیال کردم که در این حالت آرامی دریا میتوانم قایق خود را تا نزدیکی خود که از آنجا مجبور بدین ییلاق آمده ام برسم و مخاطره و مهلکه سابق که دو بار گرفتار بودم در پیش چشم مصور شده از این خیال پشیمان و منصرف شدم و از گردش مختصر تجاوز ننموده و هیچوقت هنگام قایق سواری با و از دو ربع فرسنگ بیشتر نمیرفتم

فصل بیست و پنجم دیدن روبنسون اثر پای آدمیزاد ترسیدن او و تدبیرات اش

روزی در قایق نشسته سیاحت میکردم چشم در روی ریگ ساحل با اثر پا افتاد مخصوص بپای مانند اشخاص برق زده یا کسانیکه از تصور و تجسم خیالات بترسند

مبهوت میماند توقف نموده و دیوانه وار بدقت تمام اطراف و جوانب نگاه
کرده و گوش دادم و نه کسی دیدم و نه صدایی شنیدم غیر از جاهای پای آنها که
در روی ریگ نقش گشته بود

ظن و خیالم بجایی نرسیده با عجله تمام و ترس کلی قافله را بر گردیده مراجعت
نمودم اما در هر قدم برگشته بعقب خود نگاه میکردم از کثرت وحشت و شدت
خوف و خیال هر بوته خاری در نظرم یک آدم مجسم و مصور میشد تصورات و خیالات
وحشتناکم اشجار صحرا را در چشمم یک صورت مخوف و مهیبی جلوه داده بود نگاه میکردم
که از چهار سمت مرا میگیرند

با آنکه در همین حالت ترس خود را بقلعه انداختم تمام شب را خواب بچشم راه
نیافت هر ساعت تصور تصویری میکردم که گمان مینمودم که آن نمود بلکه شیطانی
آن خیال رفع نشد خیال تصور دیگری مهیب تر و وحشت انگیز تر از اولی هم بمن
عارض میشد و گاه در نظرم مجسم میکرد که جمعی از وحشیان آدم خوار با
با خنجر برنده گرده قاتل مرا پیدا نموده و نهشته اند که در همان
بیچاره و بیکسی که کرده است با جمعیت زیاد هجوم آورده و منزل مرا غارت

با ملکوت دادم صحبا سبب مرا هیچ نمی‌آید گاهی می‌دیدم که من بدست پیر آتش پرستی افتاده و
گوسفندوار مرا ذبح کرده و در سفره ولیمه ایشان صرف میشوم
در این خیالات مخوف و ترسناک شب و روز تنیده و خود را گم کرده بودم متحیر مانده
امید نشستم که چه تدبیری بکار برده و چگونه بدین بلای که دچار گشته‌ام من که چند روز پیش از این
با شعف میبودم که از همه پیشتازان دور و از همه عقلا آن مجبور شده‌ام چه شد که
یکنفر از افراد ایشان در یک گوشه تنها پیدا شده نفس و موش میکرد و بعد
با فراغت در اینجا بسر بردیم خوراکهای حرام مطلوب بود با همه این آرزو و شعف چرا با
ارزش و نشان پای یکنفر ایشان اینقدر بوحشت و تزلزل و اختلاف خیال بیفتم با آنکه
در این خیالات آشفته اگر قدری جمعیت حواس پیدا نموده بنظرم رسید که من خیلی از
اینجا عبور و مرور کرده‌ام شاید آن اثر پا جای قدم خودم باشد این تصور هم تا
اسباب تسکین دادن خاطر گردیده و مرا بحال طبیعی آورده دیگر فرصت حساب و رقم فرمود
چونکه مدت سه روز بود که از شدت خیال از منزل بیرون نیامده و آبم تمام شده بود
و از گرسنگی و تشنگی نزدیک بهم چیزی نگران داشتم مصمم شدم که بیرون رفته و بعد آنها
مراجعت نموده نقشها و جایها را بدقت ملاحظه نمایم که شاید اثر قدم خودم باشد

که در این صورت از نهیب بلایا رسته و آسوده خواهم شد

با انواع خیال از شکاف بیرون خزیده رو به مسکن خود نهادم همینکه آنجا رسیده نشان پا را
به دقت تمام نگاه کردم معلوم شد که به هیچ وجه شبیه پای من نبود و همان بزرگی
بود که احتمال پای بدان بزرگی ندیده بودم و وحشت غریبی مرا غالب گشته مجدداً
رو به فرار نهاده به عجله هر چه تمامتر وارد منزل خود گردیدم از کثرت خوف و هراس
مثل اشخاص تب دار بر خود لرزیدم و به اطراف و جوانب نگاه میکردم

اگر چه در مدت پانزده سالی که در این جزیره توقف و سکنی گرفته‌ام هیچیک از وحشیها
و آدمخوار دوچار نشده و علامتی از آنها ندیده‌ام با همه این در پیش خود خیال نمودم
که این جزیره میوه دار و محل استراحت و آسایش است شاید بعد از این وحشیان به اینجا
راه یافته در روزگار مرا تباه و کار مرا انجام کنند بهتر آنست که قبل از وقوع فتنه
منزل خود را استحکام داده باشم که مدت توقف خود تا وصول اسباب نجات از این
و اطمینان شده و در هنگام هجوم آدمخواران بتوانم خود را از شر وحشیها
محفوظ دارم مجدداً خاک جمع نموده یک حصاری با ارتفاع سه متر و پنجاه سانتیمتر
به چهار سمت منزل خود کشیده و از پنج نقطه سوراخ قرار دادم به طوری که دست را از آن

داخل کردند طوریکه در قلعه بندی و لشکرکشی در برج و باره شهرها توپ میگذارند

در هر یک هزار قبضه تفنگ فتیله گذاشتم من نشنیده‌ام در چین لنز و فرنگ

دو دقیقه از کمینگاه با تفنگهای خود را خالی نمایم بفاصله اندک از همان چهار زره خمپارها

شبیه بگل بیرخ و فنار روا رهستند کاشتم که هر گاه درختها سبز شوند بعد از شش

سال تمام اینجا یک قلعه خواهد شد سخت و معمور که هر گاه کسی اینجا را مسکن نماید

البته از هر بابت بخاطر جمعی زیست تواند کرد

چون رمه من بعد از مانوسی با من مطلق العنان بودند ترسیدم که تا بید وحشیها

آنها را دیده با ایشان بگریزند خواستم که آنها را محفوظ داشته و نگذارم

بخارج بروند در وسط جزیره در جائیکه درختها بهم پیچیده بودند محوطه دور

از یکدیگر ساخته در هر پنج و شش راس نر سر دادم که اگر وحشیان محوطه را

پیدا نمایند دیگری را نبرند من چاره و تدبیر در دفع و رفع آنها کرده باشم

فصل بیست و ششم پیدا کردن رد و نشان نقش قدمهای آدمی

دیدن آثار پاهای مرا کار و خیال مخصوص و فوق العاده شده و مدت دو سال آنی

از خاطرم فراموش نشده و ساعتی خیالم فراغت نیافت و دقیقه از خوف و دهشت

آسوده نبودم تا اینکه روزی در حین گردش زیاده از قرار معمول طی مسافت نموده
بجایی رسیدم که تا بحال آنجا را ندیده و قدم نگذاشته بودم وقتیکه بزمین نظر کردم
دیدم تا کله سر و خیلی دست و پای و سایر استخوانهای آدمی دیدم که در هر طرف ریخته
بود و در یک سمت هم خاکستر زیادی بود معلوم میشد که آنجا آتش افروخته بودند و دور طرف
دیگر صفحه مانند جایی بود که در از دیدن آن استخوانها آدمی و خاکستر آتش و صفحه که محل
نشستن بود یقین کردم که وحشیان آدمخوار روی این صفحه نشسته ضیافت آدمخواری
کرده و خورده‌اند بمحض تصور این خیال ترس کلی پیدا کرده قلبم بنا بطپش نهاده بعجله
تمام رو بفرار گذاشتم قدری که از آنجا دور شدم توقف نموده باطراف
و جوانب نگاه کرده باز رو بفرار نهادم از شدت ترس و هول گویا خون
در رگهای من منجمد شده بود که قدرت نفس کشیدن نداشتم چون در وجودم حیلی
همراه داشتم نفسم متواتر شده و با لرزه زانوهایم از قوت افتاده و هرچند سعی
نمودم کمی که بحالت طبیعی آمدم دستهای خود را بلند کرده و از ته دل
خدا را یاد نموده خوانده شکر و سپاس بیقیاس او را بجای آوردم که تا بحال
را محفوظ مرا از آنها از این خطر و هول چیزی دور داشته بوده است که بعد از این

از مجبور بتماشای خنده و لبخند و قهقهه ایشان شده ام خلاصه و اهل منزل خوشحال
شده اند کمتر ناراحتی مینمودم اما چه بهتر خوشحالی و آسایشی که ساعتی دلم آسوده از خیال
نبود زیرا که من میدانستم این خوشیهای ایشان اندازه چشم و طمع در مال و اشیاء من
شکم ایشان گرسنه گوشت من است مدت بسیار سال است که در زنجیره
شده ام به هیچوجه یکدیگر را از همه چیز باز داشته و درهها اسیر و زبان ایشان
میکردم بعد از این آنهمه سرور و نشاط و بهتر خوشحالی و نشاط را بدرود
باید نمود

شکسته بدین چیزهای مخوف و وحشت انگیز دچار و مستاصل گشتم خیال آنها
عمر و غصه و با خیالات فوق العاده شدند که اگر سالها سال در کمال
بال زندگانی نمایم نمیتوانم حالت نفس خود را بسبب نخواهم کرد
از کثرت ترس جرئت نمیکردم که نفسی بالا نموده یا آتشی روشن کنم که
مبادا صدای تفنگ و دود آتش فشانی را از کرده و رهنمای دشمنان باشد
که مهلکه و مخاطره بیفتم لابد خیال کردم که قدری زغال مهیا دارم که وقت
نان و طعام پختن محتاج آتش هیزم نباشم که دودش مرا دچار اذیت آنها

فصل بیست و هشتم پیدا کردن روبنسون غار دیگری

روزی مشغول بریدن از شاخهای بزرگ و کلفت درختها بودم که در جای خلوتی سوزانده ذغال درست کنم در عقب تخته سنگ بزرگی چشمم بدهنه یک مغاره افتاد فوراً دست از کار کشیده و داخل غار شدم در قدم اول نظرم بدو چشم نورانی افتاد که در تاریکی مانند ستاره آسمان میدرخشید بجلدی و چالاکی خودم را از غار بیرون انداختم چنانکه خودم از نفس خود خجالت کشیده اقرار بترس و عجز خود نمودم یک چوب نیم سوخته بدست گرفته دوباره داخل غار شدم با کمال ترس و بیم و با نهایت ملاحظه راه میرفتم هر قدر یکه پیشتر راه میرفتم ترس و بیم من مضاعف میشد ناگاه صدای آهی از حیوانی مکرر و متعاقب او صدای شبیه بصدای انسان بگوشم خورده نفس عجیب و مخوفی شنیدم که از شدت ترس عرق سردی بدنم را فرا گرفته موهای سرم راست شده در همانجا توقف کرده خواستم مراجعت نمایم بخیال اینکه خدا از نظر رحمت با من است چنانکه از چندین مهلکه مرا نجات داده است خودم را جرئت داده با آن وحشت و دهشت که داشتم بیدرنگ میل زیادی زدم چند قدم دیگر جلو رفتم یک بز خیلی بزرگ و پیر دیدم که در روی زمین خوابیده و از شدت پیری و گرسنگی قریب بموت است بمحض دیدن او رفع ترس و خوف

شده مراجعت نمودم نقشه بجستجوی مغاره دیگر که داشتم با آنها رفته در روز سنگ
چهارم انگشتر را گذاشته دو تا چراغها ایکه روغن چراغ و مس ریخته بود هم [illegible] داخل
غار شدم در همین مغاره راه و مدخل یک مغاره دیگری بود خیلی تنگ که عبور و
دخول غیر ممکن بود ولا بدا قدری طرف او را کنده و داخل غار دومی شدم
در آنجا یک گنبدی بود با ارتفاع هفت متر زمینی و شعاع چراغها در دیوار یا چهار صورت
غار از هر نقطه عکس انداختم مانند ستاره تلولو میکرد و در [illegible] عکس
چراغها در دیوار دیدم غیر از اینکه حمل و تکان کردم در آنجا باید معدن الماس
یا سایر جواهرات باشد که معدن طلا و نقره بوده باشد

این مغاره‌ها قسمتی محفوظ بود و زمینش مسطح و سر بطوبت سنگ با هم فرش شده
بود و در دیوارها آثار [illegible] از رطوبت سنگها و رنگ و علامتی هم پیدا بود
گذشته و سمتی دیده نشده یعنی که دست انسان [illegible] راه و مدخل آن داده بود
در حقیقت طبیعی نبود بلکه محفوظ از [illegible] و حفاظت [illegible] و دلالت
این غار حاصل نموده اشیا [illegible] که از آنجا خود را اعلی مخصوص اسلحه و سایر
دفاع و باروط و بعضی چیزهای دیگر را آنجا نقل کردم

فصل هشتم آمدن وحشیها و آدمخواران بجزیره برای ولیمه و مهمانی و دیدن روبنسون

الحال مدت ۲۳ سال است که من در جزیره متوقف شده این نوع زندگانی را دوست داشته و بهیچوجه بخیال استخلاص خود نیفتاده‌ام زیرا که جمیع لوازمات و مایحتاج آنچه را که در جزیره لازم میباشد از هر جهت فراهم آورده‌ام و میل مفرط داشتم با سگ و گربه خوش رفتار و طوطی شیرین گفتار خود را بسیار دیده‌ام و همچنان آسوده و بفراغت اندرم که بصوت خود در همگان خوشوقت شده‌ام و هنوز تا حال از وحشیهائیکه در اطراف اینجا اند بمنزل و مسکن راه نیافته و عیش مرا بطیش مبدل نموده اند بسی مسرور و خوشحالم ولی غافل از اینکه هر بهار را خزانی و هر شبی را صبحی و هر آسایش را پریشانی است و ندانستم که نقاش قضا و بانی قدر بسی رنگهای غم طرح نموده و بر ایوان روزگار بسی جاهای کدورت بسر میکشد آخر الامر بهره‌ام فلک اسباب عیش و استراحت مرا هدف تیر خود کرده وحشیان بدبختان راه یافته و مرا مجبور بمفارقت و مهاجرت از جزیره خواهند کرد

یک روز از ایام ماه (دسامبر) که هنگام درو غله بود در طلوع آفتاب

بفاصله مسافت دوهزار متر در ساحل دریا یک روشنایی کمی بنظرم آمد که کمال حیرت
بمن روداد بدقت تمام ملاحظه کردم و دیدم که وحشیها در کنار دریا نشسته و آتش
افروخته اند از دیدن آنها بمصیبت و غصه سخت و شدیدی مبتلا شده بسرعت دویده
بمنزل کرده اسباب و آلات دفاع خود را حاضر و مدت دو ساعت منتظر حمله و هجوم آنها بودم
و قلق و اضطراب رفته رفته رو بازدیاد نهاده بعد از مدتی که از ایشان خبر و اثری پیدا نشد
از منزل بیرون شدم و بالای تخته سنگ بزرگی رفته روی او دمرو افتادم با دوربینی که
همراه خود برده بودم نگاه کرده نه نفر از وحشیها را دیدم که در دور آتش نشسته اند از
وضع و حالت آنها معلوم بود که منتظر جزر دریا هستند که بعد از آرامی انقلاب دریا باز
گردند خلاصه مدتی روی تخته سنگ بهمان حالت بودم علی الاتصال با دوربین نگاه میکردم
که مبادا از آنجا نسبت بمن یورش آورند و من غفلت داشته باشم تا اینکه حرکت دریا قدری
تخفیف یافت دیدم یکی از آنها برخاسته دیوانه وار دور آتش ها رقص غریبی نموده
بزورق داخل و بجهت مسکن خودشان عودت نمودند
همینکه از نظرم دور شدند خاطر جمع شدم که هیچ گاه بدین زودی مراجعت نخواهند کرد
اسلحه خود را برداشته و بمحلیکه آنها آتش افروخته بودند رفتم دیدم و

بعضی را شناخته بودم از قبیل کله و دست و پا و سایر استخوانهای آدمی که تازه کشته
و خورده بودند چنانکه ۱۵ ماه پیش از این هم از این استخوانها دیده بودم
در شبی از شبهای ماه ارمنی طوفان شدیدی در هوا پدید شده و در اندم صدای
توپی بگوشم خورد فی الفور بالای تخته سنگ رفته روی دریا روشنائی چراغی دیدم
چندی بعد توپ دیگری انداخته شد من بخیال اینکه کشتی در دریا گرفتار است از دریچه
به بلندی آتش زیادی روشن کردم که اهل کشتی آن روشنائی آتش را دیده به ساحل
نزدیک شوند در این بین صدای توپ دیگری شنیدم و علی الاتصال توپ خالی میشد
شد تا اینکه صدای توپ قطع شد و من تمام شب را متواتر بر آتش افزوده و نمیگذاشتم
که خاموش شود در اول طلوع آفتاب صبح تمام بهمان سمتی که صدای توپ می آمد
رفته در نزدیکی ساحل یک کشتی را ملاحظه کردم که از شدت طوفان بسنگ خورده
و شکسته است من مشوش شده میل و آرزوی خود را بیان نمیتوانم بکنم که کاش یکی
از اهل این کشتی سالم مانده و در این گوشه تنهائی مرا انیس و هم جلیس میشد ولی
حیف که از این آرزوی من هیچ اثری پیدا نشد
بعد از چند روز از آن تلاطم موج دریا نعش یکی از ملاحان را به ساحل انداخت و من یقین

با تمام اهتمام قدر ممکن را در جستجو کنم البته از خواب بیدار گشته و مراجعت خواهد داد

و در پاره‌ای از ایام پیش‌بینی می‌نمودم از جزایر باز دیده در غار نشستم

چون صبح شد بیست و پانزده و حرص زیادی داشتم که بکشتی رفته اشیاء او را

تحت کرده عقب‌نشینی طلب بکنم در انتقام دو حمل کنم چونکه غنایم کشتی و لنگر

جسور کرده بود تصمیم گرفتم که صبر نمایم تا انقلاب دریا تسکین یافته شود با قایق خود از

حرکت بنمایم و هنگامی که از شدت طغیان دریا کاسته شد با قایق خود سوار شده در کشتی رفته

وارد کشتی شدم

از دیدن کشتی یک عالم غصه مرا عارض گشت اینکه اگر انسان نجات یافته

بود دو قطعه سنگ بزرگ مانند سخره در میان فرو رفته و شکسته تخته‌های … شده بود

کشتی و در نهایت حالت توقیع دست … همه دیگر جان داده بود و یک سگ که

از شدت گرسنگی جانش بر لب بوده و بیداد او را برداشته بقایق خود گذاشتم

بعد مراجعت نمودم چند صندوق سر بسته و یک چلیک کوچک که تقریباً … بود

ظرف و اثاث و چند قبضه تفنگ و یک شیشه بزرگ باروت و یک کیسه ساچمه

و یک ظرف گلوله برداشته بقایق گذاشته روانه ساحل شدم

تقویت یاری و معاونت جسته در باغهایم تازه رسیده با سلامتی بمنزل حمل کردم
صندوقهای گشاده چند دست لباس و چند عدد دلنگ و قدری کرباس و جبه
معتدبهی پول سفید توی آنها بود

فصل سی‌ام در خلاص کردن روبنسون فرایدی را

همه اوقات خیال و حواس من پریشان بود و شب و روز سعی میکردم که بلکه از این جزیره
قطع علاقه نموده بجای دیگری سفر کنم یا اینکه یکنفر رفیقی پیدا نمایم که اقلا در این
تنهائی انیس من شده و در بختها بدستگیری و امداد او بتوانم کاری از پیش برده و
خود را محفوظ داشته باشم زیرا که این وحشیان خیالم ترسان کرده بودند که
دلم از تفکرات هولناک نیاسودی و بعین الیقین میدیدم که عاقبت در دست این
عده ناشناسان گرفتار شده و گوشت مرا کباب کرده و لقمه طعمه خودشان ساخته‌اند
مدت هیجده ماه بدین خیال و واهمه بودم تا اینکه روزی علی الصباح
در کنار دریا شش عدد قایق بنظرم آمد که وحشیان پا بساحل نهاده و قایقها را
در همانجا نگاه داشته اند از کثرت قایقها ترس و وحشت زیادی بخیالم رخ نمود که
با اینکه دست و پای خود را گم کردم بجهت اینکه هر قایق اقلا پنج و یا شش نفر از وحشیان

بوده باشد قطعاً بیسی و چهل نفر بالغ خواهند شد و یک نفر شخص بیچاره که بدون همراه
و مدد کاری ندارد آیا بچه جسارت و شجاعت میتواند که با آنها مقاومت نموده
و مقابلت جوید؟

الا حسه بعد از وحشت و اضطراب کلی مجبور بمقابلت و مقاتلت شدم و آلات دفاع
خود را گیر کرده بالا کوه رفته و سنگ بزرگ را سنگر خود قرار داده در عقب او مخفی شدم
چنانکه غیر از سرم نمودار نبودی

این وحشیان اقلا سی نفر بنظر می آمدند که آتش به بادی فروختند در دور او نشستند رقص
مینمودند و حرکتهای غریب میکردند بعد از چند دقیقه یکی از رفقای آنها را بسوی او آورده
بدبخت بیچاره را بیرون آورده و یکی را کشته سه نفر جلاد سیاه با کارد شکم او را
دریده و گوشتهای او را قطعه قطعه کرده بروی آتش انداختند کباب نموده بخوردن شروع
و همین چون وحشیان مشغول اکل و اینکه ... یکی وحشی که ... رو
بمنزل من نهاده و فرار کرد و وحشیان که از گریختن او آگاه شدند سه نفر آنها تا ...
شکاری او را تعاقب کردند

در اول مرحله رستگی فرار کرده وحشیان ... او دوم ... نکی ... باید

که سه نفر بودند آهسته آهسته بجهت من شدند تماشا و خطرات آخر کار فراری و متعاقبین بودم
شخص فراری بسبب تشنگی و دیدن کار از کشته شدن بقدر یک میدان از جلادان خصم پیش
خود فاصله داشت بیک رودخانه عریض که در آنجا جاری بود رسیده با وجود اینکه
رودخانه آب زیادی داشت از شدت ترس و خوف بیک جست خود را خبر کرده
خود را بسمت دیگر رودخانه انداخت مجدداً راه فرار نهاده و دشمنانش که با کمال حرص
او را تعاقب و دنبال میکردند بهمان رودخانه رسیده زیادی آب و عرض رودخانه را که دیدند
جرأت ننموده توقف کردند یکی از آن سه نفر مراجعت نموده دو نفر دیگر اطراف
رودخانه را گردیده و معبر او را پیدا کرده بزحمت بسیار خودشان را بطرف دیگر رودخانه
رسانیده مجدداً بنای تعاقب گذاشتند

در این هنگام گویا آسمان و زمین و کوه و صحرا نیز بانحال مرا ترغیب میکردند که آن بیچاره را
از دست آن ظالمان وارهانم و از این گرفتاری عنا و قید بلایش بگریزانم
چون بسمت من نزدیک شدند بحرکت هم از سنگر پائین آمده تفنگ خود را که آماده داشتم
با چند فراری و متعاقبین رسیده و بعضی سخنی بر آوردم چنانکه همه آنها از جای خود
خشک و منجمد شدند اما استثنا کردم که آن فراری خسته که از من نبود

و ترس شد از ایشان نترسیده بود بهر حال من خودم را پیش یکی از آنها آمده و نفر رسیده
با فندق تفنگ بشدت و زور تمام از کله او زدم بطوریکه فی الفور از زین صدمه
بزمین افتاده بیحس و بی حرکت شد بعد بدیگری حمله کردم و او تکانی در دست داشت
میخواست که تیری بمن اندازد و مبادرتش کرده با تیر گلوله روح پلیدش را از کالبد
و قالب او در آوردم فراری بیچاره با وجود مشاهده اینحال که دشمنانش بخاک هلاکت افتاده‌اند
باز از من وحشت زیادی در دلش بود و ترس وافری از صدای تفنگ و قال و قیل داشت
و دانستم که آن بیچاره چنان گمان کرده که او را هم خواهم کشت و اگر فی الحقیقه نسبت بزمین
نیز فرار میکرد چون حالت او را چنین یافتم با انواع ملایمت و ملاطفتش مهربانی کردم
خود بخود با کمال اطمینان بطرف من در آورد در حالتیکه در هر ده و یا دوازده قدم
بزانو افتاده و خود را بخاک مالیده و اظهار عجز و انکسار نموده و مرا باشاره و تلویح مستفهم نمود که
از سر خونش درگذرم و او را نکشم همینکه بمن رسید خود را در پای من انداخته و خاک
قدم مرا بوسیده و پایم را برداشته بسر خود گذاشت البته اینحالات و قرار او از سر عجز بود
که میخواست مرا بسر ترحم آورده و اطمینان حاصل کند که من در صدد هلاکت او نباشم
من با نهایت ملاطفت او را از خاک برداشته و با ره و با او فهماندم که از من بسلامت

خودش شیر را از قیمت و وقت نخواهد دید اما شکار را از طرف آن شخص که نسبت
نجات [illegible] بود هم با شخص [illegible] [illegible] وصل نموده دیدم آمد
آمد و میخواهد سر از خاک بردارد فوراً شمشیر خود را بلند کرده و از او کرده خود کرده و هم کرد دشمن خود را
بهر طریقی که دانسته بود و بکشش آزاد کرده من شمشیر را گرفته و در طرف دشمن خود رفته
شخص او را آن که ضربت شمشیر از تنش جدا کرده و در آن حال با من چند کلمه نطق و تکلم
من اگرچه زبان او را نمی فهمیدم با وجود این نهایت خشنودی و خرسندی حاصل کردم
زیرا که [illegible] بود هر که [illegible] انسانی که [illegible] چشم [illegible] بود
بعد از کشتن دشمن خود با کمال [illegible] و نهایت [illegible] پیش من آمده و مرا بدان فتح و غلبه
تبریک و تهنیت با زبان خود خواند
با آن [illegible] او را همراه خود [illegible] بردم [illegible] آنکه خورد و کمی آب دادم
بجهت آنکه میدانستم از بسکه گرسنه بود و گرسنگی و تشنگی زیاد داشت بعد از [illegible]
از اکل و شرب [illegible] اشاره کردم [illegible] که [illegible] و در [illegible] رنج [illegible] بوده
بلند و بخوابد یک [illegible] که [illegible] خواب [illegible] در سر خود [illegible] کشیدم
رو انداخته که بخوابد [illegible]

رفیق جدید من که جوانی بود که تقریباً بیست سال داشت آثار نجابت از ناصیهٔ او
هویدا و علایم ذکاوت و فطانت از سیمای او آشکار بود تناسب اعضای او و تشابه
شمایلش حکایت میکرد و حرکات و سکنات او بر اینکه بهیچوجه از خوشبختی بی
بهره و بی نصیبی ندارد دلالت مینمود تبسم فرح افزا داشت و خنده نزهت افزا از همه
جوارح و اعضایش هویدا بود خلق و خلقش از عیب مصون چنانکه قدی کشیده و خوش‌سیر
در نهایت اعتدال و گفتاری در شیرینی و لطافت چون عندلیب و کمال ترنم نغمه‌سرا
و جبهه اش چون ماه بود و دهنی داشت مانند غنچه هنگام شکفتن لبانش از در شکفته میبارد
و دندانهای چون مروارید و لبان در شاهوار که بتبسم و خنده حسن صورت و حالت ملاحتش
میافزود همه میدیدند که از دیدن چنان شخصی که زبان از تعریفش کلیل و بیان از توصیف صفتش
علیل است چه مایه شادی و انبساط بمن حاصل میگردد
بعد از نصف ساعتی که خوابیده و رفع کسالت و دفع خستگی کرد از غار بیرون آمده پیش من
آمد من هم مشغول دوشیدن بزهای خود بودم قبل از رسیدن من در جستن جانشین او دست
بوسیده و هزار گونه اشارات و حرکات برای ادات در اظهار اخلاص خود در این باب

نموده و می‌فهمانید که تا طوق بندگی در گردن من است در اثنای خدمتگذاری شاید تفتیش وا خود
غفلت و تکاهل نخواهد رفت من از اظهارات و تکلمات او بسی شعف و سرور داشتم
و از پاک فطرتی خود بسیار امیدوار که از فضل خداوند یک بیچاره را از خلاص کشتن دادم الا اجزه
من هم اظهار نمودم که بر رفاقت و مواصلت تو خوشدل و زیاده اطمینان دارم بعد از انتقال رفاقت
رسمی در ظرف سفالی که خود ساخته بودم قدری نان ریخته با شیر ترید نموده پیش او گذاشتم
که بخورد ترید نان و شیر را خورده و باشاره فهمانید که خیلی لذت از این غذا برده و بسی
خوشم آمد

پس از آن شروع کردم بتدریس و تعلیم او و چونکه روز جمعه او را از دست وحشیان خلاص
نموده بودم بیادگار این مبارک روز با و فهمانیدم که بعد از این اسم خود را او را میدانند
(جمعه) بداند از کثرت ذکاوت و جودت در اندک زمانی یاد گرفته و بمن خطاب
(صاحب من) می‌نمود (بلی) و (نخیر) را در موقع خود می‌گفت

چونکه غیر از ساتر عورت لباس دیگری در بر نداشت وعده دادم که تر البیاس جمع اهم
بپوشانید از این وعده بمن خیلی اظهار مسرت کرد و روزی با هم سیر و گردش می‌نمودیم گذارمان
عبورما اتفاقا بجائیکه دو نفر جلادان او را اندر روی او کشته و در زیر خاک کرده بودیم جمع ران

حبشی آن با انگشتان دست بمن اشاره کرد که مردم مرده را از مغاک بدر آورده بخورم چنانچه
ایشان رفیق مرا کشته و خوردند و نیز مرا میخواستند که بخورند از شاید بحالت واماندگی
و خواهش او خنده آمد بطوری خودداری کرده و نخندیدم و از غضبانه اشاره کردم که
اگر اقدام در اینکار کنی من تیغ خواهم کرد و از این اشاره تو دلم بهم خورد بعد از آن
نهیب و صدا زدم که دور شو از آنجا و از این حرفت بیفتد او هم اطاعت نموده بجا برفت
و بحیرت مینگریست که من او را از اینکار بچه سبب امتناع کردم
از آنجا سرازیر شده رسیدیم بمحل تنهای آدمخوار این و آنجا پر بود از استخوانهای گوشت
نیم خورده آدمی که انسان از دیدن آنها دل بهم بر می آشفت و اندروی مرا اشاره
کرد و فهمانید که آن وحشیان سه نفر از محبوسین خورده بودند و من چهارم آنها بودم
و ایشان با پادشاه دعوا کرده و محبوس گشته بودند و پادشاه محبوسین را دی فرا داشته که بدینجا
بعضی انجیه خود کشته و میخوردند و بعضی ابتدا من و خواص خود میداد
من نو اندرو گفتم که همه استخوانها و گوشتها و خاکسترها را جمع کرده دفن کنند
از سیما و حالت او شناختم که کشمکش گرسنه این گوشتهای نیم خورده است بیشتر
باشاره فهمانیدم که من گوشت انسان نمیخوردم بعد از این ترا اشاره دید که بخشیدن طعامی

میل نیکی

هنگامیکه مراجعت بمنزل نموده حسب الوعده خود در تدارک لباس و اندری شده یک
شلوار کتان و یک خرقه از پوست بز و یک جفت کفش از پوست خرس وحشی که همه را
خود دوخته بودم باو دادم و اندروسی بسیار اظهار بشاشت و ممنونیت کرده و فی‌الفور
لباس خود را از لباس صاحبش بهتر و تازه تر دید

بعد از رفاقت و مجالست چند روز با من بدین خیال شدم که واندری را تغییری در
طبیعت بدهم که بمیل خود ترک عادت آدمخواری نموده بالطبع از این مسئله نفرت
کند و او را بچراگاه رمه خود برده یک بزغاله کشتم و اندروی فقیر که هنوز از من
اطمینان کاملی نداشت و مرا یکی از دشمنان خود بر میانگاشت در دیدن کشتن
آن بز مانند بید میلرزید و ساعت لباس خود را پاره نموده بر بدن خود مینگریست
که زخمدار و مجروح گشته یا نه بالاخره خود را بپای من انداخت و مطلب طولانی نطق
کرد که من زبان او را نفهمیده و حدس زدم که از کشتن بز ترسیده و گمان کرده است
که او را هم خواهم کشت من نیز عکس خیال و تصورش مطمئنش نموده و فهماندم
تا سایر بزها را بیکجا فراهم کنند در آن اثنا در شاخ درختی چشمم بیک طوطی افتاد

تفنگ را پر کرده طوطی را کشتم رفیق وحشی من که هنگام پر کردن تفنگ بجا نبود
پیش من آمده متعجبانه در کمال حیرت به تفنگ نگاه کرده و خیال مینمود که این تفنگ
خاصیتش کشتن است بدون شیئی خارجی و از باروت و ضرب حیرت زده است

عصر آنروز بزی را کشته بودم پوست گرفته و گوشتهای او را قطعه قطعه کرده یک پارچه
روی آتش پخته و قدری به (واندردی) دادم با کمال رغبت میل خورده خیلی اظهار
لذت نموده روز بعد مجدداً یک جانی کباب باو دادم بدین نوع که یک قطعه گوشت
بر سیخ بسته روی آتش میگردانیدم تا خوب پخته شده بواندردی میدادم و او خودم
هم میخوردم از لذت کباب او نهایت ممنونیت اظهار داشته و بمن اشاره نمود
که این خوراک شما خیلی لذیذ و خوش طعم است اگر بعد از این غذای ما این باشد
من بهیچوجه گوشت آدمی نخواهم خورد

من جهد میکردم که واندردی زبان مرا یاد گرفته با من حرف زند در حقیقت او یکی
از شاگردهای خیلی با ذکاوت و صاحب هوش بود که در اندک زمانی با زبان
مرا آشنا شده و با من حرف میزد و من از صحبت او دل خوشحال بودم که تا وحشت
متصور نمیشد

روزی خواستم که بدانم آیا واندردی غصه و تأسف وطن خود را میخورد یا نه و چطور با من جواب سؤال میکند و میتواند سؤالهای مرا به زبان خودم جواب بگوید من از او سؤال کردم

(من) طایفه و قبیله تو در این دعواها و جنگها غالب شده فتح میکردند یا همه وقتها مغلوب میشدند

(واندردی) تبسم کرده و گفت بلی ما همیشه خوب دعوا میکنیم

(من) چطور شد که تو محبوس گشتی

(واندردی) طایفه و قبیله ما برای دعوا زیاد

(من) با وجود اینکه طایفه تو جنگجو دعوا میکنند تو چرا اسیر شدی

(واندردی) آنها خیلی زیاد و از ما آنجا من بودم آنها گرفتند یک دوه و سه من طایفه من دعوا کردن آنها در میدان دیگر آنجا نبودن من آنجا طایفه من گرفتن یک دوه و هزارهای بزرگ

(یعنی دشمنان ما از ما بیشتر بودند و مرا با سه نفر دیگر در حین جنگ اسیر کردند چونکه در گاه دعوا من از طایفه خودم جدا افتاده بودم و طایفه ما چندین هزار از آنها گرفته بودند)

(من) چرا قبیله تو از دست ایشان ترا خلاص نکردند

(واندردی) آنها بردن یک دو سه من در قایق و طایفه من بستن قایق

(یعنی وقتیکه مرا حبس و گرفتار ساختند در قایق گذاشته با آن نفر دیگر از میان طایفه بیرون بردند در وقت جنگ قایق حاضری در دست قبیله من نبود که آنها را تعاقب و مارا رهائی دهند)

(من) آه خیلی خوب واندردی آیا قبیله تو محبوسین و اسری خود را چه میکنند آیا ایشان هم گوشت ایشانرا میخورند

(واندردی) بلی طایفه من همچنین خوردن مردها و خوردن بردنی

(یعنی طایفه ما هم اسیران خود را فی الفور میخورند خواه مرد باشد خواه زن)

(من) کجا میبرند آنها را

(واندردی) میبرند آنها را بجاهای خوب و بخواه خودشان

(من) تهاق افتاده است که باینجا هم آورده باشند

(واندردی) بلی اینجا و سایر جاها زیاد

(من) شما خودتان هم تا بحال باینجا آمده اسیر و محبوس خورده اید

(واندردی) بلی من دیده است اینجا را

با انگشت خود اشاره نمود بطرف جنوب غرب جزیره

بعد از چند روز وقتیکه باهم سیر میکردیم رسیدیم بجائیکه چند گاه پیش از این کشتی
در آنجا باقی مانده و در تخته مهمانی وحشیان آدمخوار را دیده بودم و اندردی اینجا را شکسته
بمن نشان داده و گفت که ما چندی قبل در این محل بیست مرد و دو زن و یک بچه
کباب کرده و خورده ایم و او نمیتوانست عدد بیست را بزبان من بیان نماید چند
دانه سنگ ریزه جمع کرده و بمن اشاره کرد که بشمارم من هم آنها را شمردیم بیست و سه
بود از عدد آن فهمیدم که بیست و سه نفر آدمی خورده اند

من سئوالهای بسیار از جزایر دور و نواحی و سواحل و طول اطراف از واندردی کرده و او هم
سئوالات مرا مطابق جواب داده و اطلاعات خود را برای من شرح میکرد در ضمن
گفت که خیلی دورتر در عقب ماه در محل فرو رفتن ماه یعنی در مغرب مملکت خودشان
مردها سفید و ریش دار مثل من زیاد هستند

من از او سئوال کردم که آیا ممکن است بتوانیم که بآن مملکت بروم در نزد همان مردهای
سفید بروم و اندردی مرا اطمینان داد که رفتن با کشتی آسان و ممکن است در دو قایق

یعنی

یعنی در یک نوشتهٔ کوچک مختصری که دقایق باشد
همه تقریرات شما و به جهت خلاصی من از این تحیر حسیات فزوده شب و روز
شوق و آرزو میکردم که کی باشد با بدادور نهایت بدین با وفا خود هم از این شغل
خاطر بوطن اصلی خویش مراجعت کرده باشم
من کمال میل داشتم و سعی بی اندازه که مسائل کلیه و عقیده مذهب عیسوی را او
یاد داده و او را با خود هم کیش کنم و نزد او پرسیده‌ام که صانع این آسمان و زمین
و زمین مستطیل کیست و خالق این همه تلال و جبال و دریاها و رودخانه‌ها کیست
پیر بود موسوم به الوناک سوکه که سن او بیشتر از ده ستارگان است
و همه اهل مملکت ما از قدمت سن و کثرت سال او در تعجب و حیرت‌اند هر کس که
به پای اعلیحضرتش پیر دانا ایشان گشته ایشان آنچه گفته و پیروی آنکه
که بعد خود آسمانها را و زمین را ساخته است
بعد از دانستن عقیده شما و موقع مقرب خدائی حضرت عیسی را بیدا کرده و گفتم که حضرت
عیسی بصفت پیغمبری از عالم عدم بعرصه وجود قدم نهاده که ما را به اطاعت
و پیروی از امر و نهی کرده است که ما را از آتش جهنم متخلص نماید و بهشت مرحمت کرده

بطاعت و عبادت خدایی که شنود و عطا نماید بهتر است زیرا که بگوییم و بخواهیم اگر چه
خودش در آسمان و از ما خیلی دور است بهتر است و بیانات که همه و اندر دل
مینمودم همه را بتمام دقت لازمه گوش میداد و اظهار امتنان میکرد و
روزی و اندر دی مرا مخاطب داشته و گفت که جای هزاران حیرت و تعجب است که
خدای شما با همه اینکه در آسمان است و منزلش دورتر و بلندتر از ما است هر چه شما
بگویید میشنود خدای شما البته بهتر از خداهاست که خدای ما در یک کوهی مسکن
دارد با وجود اینکه میان ما و کوه فاصله چندانی نیست هر چه بگوییم هرگز نمی شنود
مگر اینکه بکوه رفته و با او سخن گوییم

بالاخره بدلایل و براهین محکم و اندر دیر ایشان را به حق و راستی دلالت و مستفید
نمودم و من نیز از خدای خود مسئلت میکردم که نواقص مذهب و عقاید مرا با الهامات
غیبیه من القا نماید تا کلیه شرایع عیسویان را اندر و تعلیم نمایم زیرا که خودم هم
در مذهب و شریعت خود کامل نبودم

فصل سی و سوم در برگشتن روبنسون از مسافرت آن جزیره پر خطر

مدت سه سال با نهایت خوشحالی و خوشگذرانی که در چنین موقع زیاده از آن متصور
نمیشود با اسم بسر برده و کامرانی کردیم رفیق عزیز و وحشی من که بالکلیه عادات
وحشی گری را ترک و بحلیه لوازم انسانیت متحلی شده بود شب و روز به صحبتهای شیرین
خود مرا محظوظ و مشغول میکرد و منش همه سرگذشتهائی که دیده بودم و همه سختیهائی را
که در ایام توقف انجزیره کشیده و بچه وضع این مدت طول را در آنجا بسر
زیست نموده ام مشروحاً بیان کرده و آنچه ساختم باندروی نمودم استعمال آلات
و اسباب دفاع را از تفنگ و غیره همه را باو آموخته بودم

روزی میخواستم قایق رانی را هم باندروی تعلیم بدهم چون قایق را دید بمن
آورده و گفت من مثل این قایق در قبیله و طایفه خود دیده ام بعد بشمردن اشخاصی
خود بمن فهمانید که هفده نفر از آدمهای سفید چندی وقت پیش در دریا غرق
شده و در مثل همین قایق بمملکت ما افتاده اند و الآن چهار سال است که در
مملکت ما زندگانی مینمایند چون من متعجب بودم که چرا باید تا بحال آنها را نخورده
باشند و اندروی بمن گفت اوه با نه با نه آنها برادر با ما و ما آنها را نمیخورد
مگر وقتیکه جنگ و دعوا بکنند

بعد از گذشتن چند روزی که هوا خیلی صاف و فرح افزا بود و اندروس در بالای
کوه با هم در آنجا گردش میکردیم سواد مملکت آفریقا را دیده از شدت شوق
و ذوق بنای جست و خیز را گذاشته و بصدای بلند فریاد کشید ای شادی
! ای لذت !) آنست من مملکت خود را می بینم آنست من وطن خود را
می بینم من طایفه خود را می بینم از شادی و شوق او من گریان سر دادم که
واندروس دست از همه حقوق من کشیده و مرا ترک نماید تا وقتیکه شما بخواهید
بوطن خود مراجعت نمائید و وحشی باشید گوشت آدم بخورید از این سؤال گریه
واندروس اظهار اندوه و دلگیری کرده و سر خود را پائین انداخته جواب داد آه
! نه ، واندروس خوب میداند که نمیکند خدا را عبادت نمیکنند بدانان که آدم میخورند
شیر میشوند گوشت لذیذ حیوانات میخورند دیگر نمیخواهد بوطن خود رفته
گوشت آدمی بخورد و هرگز باینکار راضی نشده و آنها هم نخواهد بود اندروس
هرگز کدام خلاف نموده چه ترک او را داده و دیده بنای گریه گذاشت
داد و از دور خود ضمیر اینید واندروس مثل شما صاحبی را کجا پیدا خواهد کرد و حفظ
حقوق و نیکوی اندروس که شما در نزد او دارید شما را ترک نخواهد کرد

باجمله بعد از نشستن بسیار از وفاداری و حق‌شناسی واندرو خان امیدوارم
که اگر او در قطعه تا [illegible] دل [illegible] پی من داده و ما و ام [illegible]
اقدام نخواهد کرد و توکل به بخت نموده [illegible] سفر افریقا شدم که شاید بتوفیق [illegible]
باری و یاری اقبال آن چند نفر آدم سفیدریش در ارکه واندرو [illegible]
[illegible] نموده [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خود رسیده باشم که اگر [illegible] زوال حیات [illegible] باشد [illegible]
از [illegible] و [illegible] ان و [illegible] با [illegible]
[illegible] با [illegible] اگر [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] نموده [illegible] [illegible]
[illegible] نموده [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] با [illegible] و [illegible] و باشد که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] قرار دادیم و بعد از [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]

فصل سی و چهارم خلاص نمودن اندروی را از جزیره

مدت سه ماه علی التوالی مشغول مهیا نمودن بادبان و دکل و سکان را تمام
ساختیم نواقص و لوازم قایق بودم بعد از فراغ از تکمیل قایق علم قایقرانی را به اندروی
تعلیم و از کثرت هوش و ذکاوت در اندک زمانی یک ملاح کشتیرانی
ماهر و قابلی شده مهیا و آماده سفر گشتیم

یکروز صبحی اندروی با نهایت ترس و خوف آمده و خود را بعجله تمام بسنگر
رسانیده و در محل بلندی بود در آمده و بنا کرده بفریاد کشیدن که ای صاحب انقدر ای
دریا عین یک کشتی بادبانی دو قایق
بیچاره چشمش و تنم مرده که گویا تصور کرد که وحشیان مخصوصاً آمده اند که او را گرفته
پاره پاره نموده گوشتهایش را کباب کرده بخورند چگونه حالت وحشت او را دیدم
پیشش رفته و از گریه کردن ساکتش نموده گفتم که بهیچوجه ترس بخود راه
مده و آسوده باش که من خودم را وقایه و سپر تو کرده ام تا رمق جان دارم
در محافظت تو بذل جان کوشش خواهم کرد بشرطیکه سر از ربقه طاعت من نپیچیده
و از گفته من تخلف روا ندارد و اندروی با این کلمات مرا جواب داد که من هیچوقت

صاحب من بگوید مردن را بعد از این گفتگو بجهة رفع وحشت و دفع دهشت
یک پیاله رم با خود نوشیدم که هم رفع ترس و هم تجرّیش افزود و اسلحه‌ها را بین او
قسمت کرده و شمشیر بزرگ خود را همراهان در جلو خود نهاده و اندری نیز تیر خود را در دست
گرفته آماده جنگ و دفاع شدیم

با همین آلات دفاع و جنگ روی تپه بلندی رفته پست و پنجنفر از وحشیان را ملاحظه
نمودیم سه نفر محبوس همراه خود آورده بودند که بخورند

این زنگیان در نزدیکی منزل کوچک من از کشتی بساحل آمده بودند درخت زیادی
میان ما و آنها چنان حائل و واقع بود که ما آنها را درست ملاحظه و مشاهده میکردیم
ولی آنها هرگز ما را نمیدیدند از پشت درختهای کهن سال آهسته آهسته بطوریکه ما را نتوانستند
پیش رفته تا در محل گلوله رس توقف نموده و ایشان را نیز کمین کردیم قدری تماشا کرده
از آنجا چند قدمی نیز جلو رفته تا بجائیکه آنها را بخوبی میدیدیم ایستادیم آنها هم
آتش روشن نموده دایره وار یکدیگر را احاطه کرده مشغول خوردن گوشت یکی محبوس بودند
که تازه کشته بودند چند قدم دورتر از آنها یک محبوس بدبختی دیگر را سخت
دست و پا بسته در روی ریگ زار انداخته بودند که بعد از خوردن محبوس اولی

با همدیگر بپردازند تا این محبوس قریب الموت از حبس رهید ایشان دید شد ابوه
گویا از جمله همان هفده نفر بود که واندردی مرا تعریف کرده بود
چون وحشیان گوشتهای مقتول را خوردند دو نفر از ایشان بقصد کشتن پیش آمدند
انقدر محبوس بخت برگشته بیاده شدند پاهای او را گشوده خواستند او را بکشند من
بواندردی خطاب کرده گفتم اکنون وقت آنست که بداد مظلوم رسیده او را
از دست این ستمکاران خونخوار خلاص نمایم خود ما بر پشت درخت که نشسته بودیم
واندردی از من پیش ما در شروع دفاع و جنگ نموده شجاعانه دو نفر را کشته و سه نفر دیگر را
زخمدار کرده من نیز یکنفر مقتول و دو نفر مجروح کردم سایرین که این حالت را
دیدند دست و پا خود را گم کرده بوحشت عظیمی افتادند چنانکه از شدت ترس و هول
نمیدانستند که کدام طرف روی گریز آورند و از جنگ ما که بچشم ایشان هرگز
دیده نشده بود خلاصی جویند بعجله و چابکی تفنگهای خود را پر کرده با ایشان جنگ
گلوله کرده دو نفر کشته و چند نفر دیگر را مجروح نمودیم من از کمینگاه خود بیرون
آمده بطرف آن محبوس که دست و پا بسته با ذلت و خواری افتاده و جان شیرینش در معرض
هلاک و تلف بود رفتم و واندردی هم رفته خود را اندرخت تفنگ دو نفر از وحشیان

پناه برده و میخواستند از دست ما فرار بکنند

من بندهای محبوس را پاره نموده و از او سؤال کردم که کیستی و کجایی هستی جواب
گفت که حبشی هستم چونکه از سختی بند مشرف بموت بوده و تاب حالتی نداشت خود را [...]
آتش دادم تا کمی بحالت طبیعی آمده خود را معرفی نموده معلوم شد که از اهل سبا
و موسوم به [illegible] است باو گفتم که اگر قدرت و قوت داری و میتوانی این طپانچه را
بردار یا این شمشیر را بدست گرفته در دفاع و کشتن حبشیان با ما همراهی کن اسلحه را
برگرفته بحرکت آمده چند نفر از آنها را کشته و زخم دار کرده و اندرون سرنشینهای کاپیتان
قایق را کشته و بیرون آمده و فراریان را با تیر پیچیده و در دست داشت تعاقب میکردیم تا آنکه
چنان کشتار نمودیم که از سی نفر حبشی جز چهار نفر از دست ما نتوانستند رها شوند تنها
چون نزدیک قایق نشسته و نگهبانی میکردند فوراً سوار قایق شده فرار کرده بودند
ما که از کشتن آنان که در ساحل بودند فراغت یافتیم رو بسمت آن چهار نفر کنار گذاشته
ایشان زور و قوت بسیار زده از دست ما بیرون رفتند و ما هیچ اسلحه که در قایق
آنها را تعاقب نموده و گذاردیم تا جان بدر بردند و در یکی از قایقهای حبشیان که عقب
مشاهده کردم که اندر آنجا چند مرد و پنج زنی دست و پا بسته بودند پیش رفته خواستم که بند

از پایش بر داشته و خلاصش باز هم بنا کرد بفریاد و کشیدن و داد و بیداد
گویا بیچاره گمان برده بود که من میخواهم او را کشته و از زندگانی فارغش بسازم
چونکه حالت او را چنین دیدم مرا حیرت بود یک شیشه دوا هم بود ندادم
بیرون خود هم از کنار ایستاده و تماشا میکردم همینکه وا اندر دنیا یکی از
عجیبه و عوالم غریبه از او مشاهده چنانچه گاهی خنده میکرد و گاهی گریه مینمود
جست و خیز و رقص مینمود و گاه شخص محبوس را در آغوش گرفته و بسینه می چسپانید چون
از مشاهده اینگونه حرکات و رفتارش در نهایت حیرت و تعجب بودم که تحصیلدار نامبرده
من دیده و مرا خبر داد که این محبوس پدر او است محبوس را دید با کمال تعجیل بطرف
خود مرحمت کرده و من نمیدانم که بچه عنوان بیان کنم مهربانی و تلطفاتی را که دختر
نسبت بپدر خود که از دست ظلم دشمن رنج برده بود مینمود و گاهی خود را بالنها
میانداخت و گاهی بیرون میآمد و مجددا بلا توقف داخل قایق شده پیش
مود و با نشسته و او را میمالید و گاه سر پدر خود را بسینه چسپانیده قربت
بهمین حالت میماند و گاهی دست و پای پدر خود را که از سختی بند خسته شده بود
و میبوسید و سعی و تلاش میکرد که زخمهای خستگی او را رفع نماید تا اینکه

از وحشیان دور افتاده و میخواستیم تعاقب نمائیم بقوت پارو زده و آنها که آنقدر
مسافت زیادی از ما بعید نموده و از نظر ما غایب شدند دو ساعت بعد باد سختی و
تندی برخاست که ما یقین کردیم قایق فراریان را سرنگون و خود ایشان را غرق نمود
و اندر دی در این اثنا که بحال پیش پدر خود مشغول پذیرائی بود پیش خود خواستم بستم غذری
تا ان جو و کشمش انگور خشک بجهت پدرش فرستاده و همانقدر هم بمرد اسپانیولی دادم
بعد از فراغت ایشان از غذا دوباره و اندر دی را خوانده و امر کردم که دست و پای
شخص اسپانیولی را هم باز کند تا رفع خستگی و رنجوری نموده باشد و اندر دی امر مرا اطاعت
کرده و مرد اسپانیولی را تقویت نمانیم میمالید و دقیقه بدقیقه بسوی پدر خود غفلت
نظر مینمود گویا میخواست که از پدر خود اطمینان حاصل کند

فصل سی و پنجم در مراجعت روبنسون بوطن خود

بعد از چندی با رفیق جزیره و با وفای خود و اندر دی سوار کشتی شده جزیره را که وطن ثانوی
و مسکن ۲۸ ساله من بود وداع گفتم بجهت تذکره و تشخیص کلاه بزرگ و مخصوص خود را که از پوست
حیوانات دوخته بودم با چتر سابق الذکر که از همان پارچه بود برداشتم و هر چند نقدینه از
[illegible] آورده بودم با اجناس پر قیمت و کارآمد جمع آوری کرده با طوطی خود که همیشه از [illegible]

انیس و مونس من بود بر در شهر مشهد مهیا و آماده وطن شدم

بعد از بیست و هشت سال و دو ماه و پانزده روز با کمال دلخوشی بوطن اصلی خود ورود

کرده و هیچیک از منسوبان و متعلقان خود را در قید حیات ندیدم حتی برادر و مادرم

مفارقت و مهاجرت من بحسرت ترک زندگانی نموده بودند داغ دیدن ایشان

مانده و از نتیجه نهایت حزن و اندوه مرضی حاصل کردید چون در دیدن ایشان بود صبر و

شکیبائی را پیشه خود ساخته الحمد لله الحال با آوردن اسباب استراحت خود مشغول شدم

یک نفر زوجه مناسب حال پیدا کرده همخوابه خود نمودم الان در برادر بود و با پسر و یکی

هستم لذت خوش گذرانی اهل و عیال و جمعیت را چشیده از صحبت ایشان دلشاد

محظوظ و ممنون شده بایام گذشته که از این عیش و سرور بسبب وقایع در غربت خود

محروم شده بودم تاسفها خورده و حسرتها بردم

[illegible]

در مطبعه عالیجاه آقا علی اصغر طبع شد